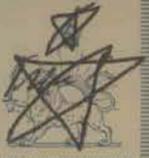


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۴

۶۹

۲۴۰۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	هفتصد و شصت و نه نوزدهم از ترانه‌های درسیه ایران	شماره ثبت کتاب
مؤلف		۵۲۰۰۶
موضوع		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۴
۶۹	

توانا بود، سرکه و آنا بود

پنقصد ترانه

از

ترانه های روستامانی ایران

گرد آورده

ح - کوهی کرمانی

مقدمه

نگارش: آقای بهار (ملك الشعراء) استاد دانشگاه تهران

وده آهنگ

از آقای هلبقی وزیري استاد دانشگاه تهران

حق چاپ محفوظ است

سال ۱۳۱۷ خورشیدی

چاپخانه آفتاب تهران

کتابخانه
مکتب علم
تبریز

کتابخانه
مکتب علم
تبریز

۴
۶۹

توانا بود، هر که دانا بود

مقتصد ترانه

از

ترانه های روستامانی ایران

گرد آورده

ح - کوشی کرمانی

مقدمه

نگارش: آقای بهار (ملك الشعراء) استاد دانشگاه تهران

وده آهنگ

از آقای ملبقی وزیري استاد دانشگاه تهران

حق چاپ محفوظ است

سال ۱۳۱۷ خورشیدی

چاپخانه آفتاب تهران

مقتصد ترانه
کوشی



وزارت معارف

فرهنگستان ایران

دبیرخانه



بقره ۱۹ تیر ماه ۱۳۱۷

نمره ۲۸۹ ضمیمه دو برگ

آقای کوهی کرمانی

رونوشت نامه جناب آقای محمد علی فروغی را که برای کتاب ترانه‌های روستائی نوشته‌اند برای چاپ در کتاب مزبور بضمیمه این نامه میفرستد.

سردبیر فرهنگستان - حسین گل کیلاب
محل مهر فرهنگستان ایران

نامه جناب آقای فروغی

شک نیست که مهمترین علوم برای انسان معرفت بر احوال نوع بشر است و از این رو از میان رشته‌های علوم طبیعی بطبیعی که بزبانهای اروپائی اتزوبولوژی میگویند و ما مردم شناسی ترجمه کرده‌ایم اهمیت خاص داده میشود و یکی از شعب علوم مردم شناسی آن است که اروپائیان فولکلور میگویند و ما توده شناسی اصطلاح کرده‌ایم و آن آگاهی از معلومات و ذوقیاتی است که از عوام و مردمان بی‌علم و سواد بروز می‌کنند از ترانه‌ها و اشعار و آهنگها و نغمات و داستانها و افسانه‌ها و عقاید عامیانه و امثال آنها را امروز دانشمندان و صاحب نظران فراهم آمدن این معلومات اهمیت بسیار میدهند و فوائد بسیار از آن می‌برند زیرا خصوصیات که از احوال عامه نام بردیم چون مکشوف شود گذشته از اینکه روحیات و ذوقیات هر قوم و طایفه را معلوم میسازد واصل و مبدا علوم و صنایع و ادبیات آنها را بدست میدهد و رابط اقوام و ملل و مناسبتها و مشابهتها و مخالفتهای آنها و اقتباسهایی را که از یکدیگر کرده‌اند می‌نماید و از این رو نکته سنجیهای دقیق میتوان کرد و استفاده‌های گران بها میتوان نمود باین ملاحظه هنگامی که فرهنگستان ایران

تاسیس شد یکی از موادی که برحسب اساسنامه ازوظایف آن هیئت مقرر گردید جمع آوری مواد توده شناسی ایرانی بود و نیز موقعی که وزارت معارف برای تکمیل معارف کشور موزه و بنگاه مردم شناسی را تأسیس فرمودند جمع آوری مواد توده شناسی را یکی از مهمترین مقاصد آن بنگاه دانسته و در این خصوص همکاری آن بنگاه را با فرهنگستان واجب شمرده‌اند باینکه است که مهمترین وجه برای فراهم آمدن مواد توده شناسی آنستکه مردمان با ذوق که از احوال طبقات عوام ملت آگاه باشند برای اینکار دامن برکمر زنند و عمر و مال و همت و مصروف آن نمایند و فرهنگستان و بنگاه مردم شناسی هم جز اینکه باین وسیله متشبث گردند چاره نخواهند داشت پس چون می‌بینیم کسی از پیش متوجه این معنی شده و سالیانی برای اینکار رنج برده مواد بسیاری فراهم نموده است کمال خرسندی خاطر دست میدهد از اینکه مقداری از این راه دراز پیموده شده و بقصد نزدیک آمدیم.

مصدق این حال زحمانی است که آقای کوهی کرمانی تحمل نموده و مقداری از افسانه‌هایی که بر سر زبانهای عوام است جمع آوری کرده و از این پیش منتشر ساخته‌اند و نیز اشعار و ترانه‌های بسیار که میان طوایف مختلف ایرانیان شایع و رایج است بدست آورده و با مساعدت وزارت معارف دولت شاهنشاهی در مجلدی که اینک بنظر خوانندگان میرسد بچاپ رسانیده‌اند. هیئت رئیسه و انضای فرهنگستان چون از رنج فراوانی که آقای کوهی کرمانی در این راه تحمل نموده‌اند آگاه گردیدند قدرانی از زحمات ایشان را واجب دانسته‌اند پس برای آقای کوهی مزید توفیق میخواهم که کوشش خود را در این راه دنبال و نتیجه را تکمیل کند و نیز باطلاع دانشمندان مبرسانم که فرهنگستان و بنگاه مردم شناسی آرزو مندند که همه ارباب ذوق در این رشته بذل کوشش نمایند و همت و مصروف دارند شاید در اندک زمانی داستانها و افسانه‌ها و ترانه‌ها و آهنگها و امثال عباراتی که در سر زبانهای عوام و اقوام مختلف ایرانی است جمع آوری شود و از این راه بعلوم مردم شناسی و همچنین با ادبیات و صنایع و تاریخ ایران خدمتی بسزا صورت پذیر گردد.

محمد علی فروغی - تیرماه ۱۳۱۷

مقدمه ناشر

نگارنده نظر بنمای فطری و جاذبه طبیعی که بیشتر برخودم مجهول است از وقتی که بخواندن و نوشتن فارسی آشنا شدم عشق مفردی بفرافرفتن حکایات و دوبیتی‌ها و دیگر اشعار روستائی داشته این عشق رفته رفته سبب شد که بگردآوردن اینگونه آثار که افکار و تمایلات ساده و طبیعی روستائیان را حکایت میکند اقدام کنم و نخست در قسمتی از روستای کرمان که مواد و مسکن خود نگارنده بود و پس از آن در قسمتهای دیگر که بدیدن آن موفق شدم بدین امر اقدام کردم و مقداری از این آثار که با وجود بسیاری میتوان گفت اندکی از هزار و مشتی از خروار است جمع آوری نمودم و در مسافرت بشیراز و اصفهان تا تهران نیز مقداری بر آن مجموعه که در نظرم از هر گنجینه عزیزتر و پر بهائز بود افزودم و با کمال صراحت اعتراف می‌کنم که در آن زمان تصور نمی‌کردم که این اقدام رهی مورد توجه و قبول ادب‌ها و دانشمندان خواهد گردید و در واقع خدمتی مهم را بحکم جاذبه طبیعی آنکه از درجه و میزان اهمیت آن آگاه باشم انجام میدادم. در تهران که مرکز علم و ادب است نخست مورد توجه استاد بزرگوارم آقای ملک‌الشعراء بهار و پس از آن سایر دانشمندان و فضلا گردید و بشوق عده از علاقمندان ادبیات این کشور مقداری از آن آثار را بعنوان نمونه (سال ۱۳۱۰) در رساله چاپ و منتشر کردم. و اتفاقاً آن رساله باندک زمان اشتهار تمام یافت و نه تنها در ایران بلکه در اروپا و بعضی کشورهای مشرق نیز خریداران بسیار پیدا کرد. در سال ۱۳۱۳ خدمت این بنده توجه وزیر معارف وقت را نموده نگارنده را مورد لطف و عنایت قرار دادند و با فراهم آوردن وسائل کار بر مسافرت بدیگر نقاط ایران و گردش در دهستانها و روستاهای آن نقاط و گرد آوردن ترانه‌ها و افسانه‌های محلی که از اهالی آن نقاط شنیده میشود تشویق

نمودند و نخستین مسافرت نگارنده در آن سال بحدود کاشان و نطنز و طرق و ایبانه و اطراف اصفهان و در سال ۱۳۱۵ بحدود خوانسار و کلیایکان و کمره (خمین) بود در این دو سفر فراهم آوردن مقدار کثیری ترانه و افسانه‌های روستائی موفق گردید و نمونه افسانه‌ها در سال ۱۳۱۴ که بیکسمت از سفر اول را شامل بود چاپ و نشر شده است

یاد دارم که در آغاز کار که بجمع این آثار مشغول بودم بیوسته آرزو میکردم که آیا روزی خواهد آمد که بچاپ و نشر این آثار توفیق یابم و این آرزو در آن زمان بسیار دور می‌نمود و گویا اراده الهی بر آن بود که این خدمت نیز در این عصر همایون که کشور ایران در یرتو عنایت و حمایت **اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رضا شاه پهلوی خلدالله ملکه و سلطنته** که مراحل ترقی و تعالی را می‌پیماید و هرگونه خیر و سعادت که ملک و ملت را حاصل شده از آن شاهنشاه عظیم‌الشان است بهترین صورتی انجام پذیرد و در خانه توفیق خود را باین خدمت مرهون و مدیون مساعدتهای وزارت معارف میدانم و از اینکه این خدمت ناچیز مورد قبول **فرهنگستان ایران** واقع شده است کمال افتخار را داشته و همچنین وظیفه خود میدانم از جناب آقای **محمد علی (فروشی)** که با اظهار مرحمت بنده را مورد عنایت مخصوص قرار داده اند تشکرات خود را تقدیم دارد. و در خانه از آقای علینقی وزیرری استاد دانشگاه تهران که در تعیین و تهیه آهنگهای ترانه‌ها بذل مساعدت فرمودند و همچنین از استاد بزرگوار آقای **ملک‌الشعراء بهار** که از آغاز تا انجام این کار راهنمایی ایشان بار و مددکار نگارنده بوده است سپاسگذاری مینمایم. تیرماه ۱۳۱۷

کوشی کرمانی



نگارش : دانشمند ارجمند آقای
ملك الشعراء بهار استاد دانشگاه تهران

فهلویات یا ترانه‌های ملی

شعر قدیم

پس از کنجکاوهای ادبی و پژوهشهای تاریخی چنین بنظر می‌رسد که شعر در زمان ساسانیان دارای تقسیم‌های معلوم و بخشهای خاصی بوده است که از آن زمان بزمان بعد از خود - یعنی عهد تمدن اسلامی نیز بپیراقت رسیده است. و همان قسم که موسیقی ایران بدست نوازندگان ایرانی در میان اعراب انتشار یافت و آنرا دستورالعمل نوازندگی و خوانندگی قرار دادند - شعر نیز که هیچوقت از موسیقی جدا نیست با تمام قاعده‌ها و تقسیمهای خود از مردم ایرانی ب مردم دیگر که تمدن ایران را بستند و آنرا سرمشق زندگانی قرار داده بودند انتقال یافت^۱.

شعرهای هجائی

آنچه محقق شده اینست که شعرهای آروزگاریه اش بر هجاها (سیلاب) قرار داشته و هر باره شعر يك بيت محسوب می‌شد و مصراع مانند زمانهای بعد مصطلح نبوده و تا اواخر ساسانیان باغلب احتمالات قافیه هم در کار نبوده است^۲ و شاید قافیه بندی از اختراعات اواخر ساسانیان باشد. تقسیمات شعری قدیم تا جائی که از روی تتبع بدست آمده بقرار ذیل است :

۱) سرود (۲) چامه (۳) ترانگ (۴) ضرب‌المثلها
و حکمیات^۳

۱ - برای تفصیل این قسمت رجوع شود ب مقدمه رساله « شعر در ایران » بقلم نگارنده منتشر در سال پنجم مجله مهر و باب دوم آن رساله که بعد انتشار خواهد یافت
۲ - رجوع شود برساله (شعر در ایران) بقلم نگارنده در سال پنجم مجله مهر ۳۰ - چکامه و سرود چکامه و یتواژه نیز از اصطلاحات شعری و ادبی بوده که در مقالات « شعر در ایران » بدانها و ماخذ آنها اشاره شده است.

- ز -

سرود ، فصایدی در آفرین و ستایش ایزدان و ورزآوندان (مقدسین) و شهنشاهان و مدح و آفرین آفتاب و ماه و آتش و امثال آن بوده است ، که در عبادات و در آتشخاها و پیشگاه شهنشاهان بطریقه مخصوصی مطابق با آهنگ خوانده میشده است ، ولابد هر کدام نامی داشته که تنها سرودهای مدح شهنشاه که نام آنها (سرود خسروانی) بوده است بیا رسیده و طریق موسیقی آن نیز تا چند قرن بعد از اسلام ظاهراً معلوم بوده چنانکه مسعود سعد فرماید .

بشتو و نیکو شتوشتمه غنباگران

و شاعر دیگر گفته است :

لحن اورا من و بیت پهلوی

زخمه رود و سرود خسروی

چامه - بنظر می‌رسد که مختص شرح روایات و داستانهای کوتاه از پهلوانی سواران یا غرایب کار شهشاهان در جنگ یا شکار و یا حالات و حکایات عشق بازی بزرگان بادوشبزرگان و نقل قول زنان و دختران درباره مردان دلیر و جوانان شجاع یا بعکس آن بوده است ، فردوسی علیه‌الرحمه در شاهنامه مکرر درین موارد اشاره بلفظ (چامه) کرده و این معنی را تأیید می‌کند و از آنجمله در حکایات **بهرام گور** بخوبی این مطلب دیده میشود ، و يك بار هم در مورد **رستم** و بار دیگر در مورد **خسرو** بگفتن و نواختن چامه اشاره کرده است :

همه چامه رزم خسرو زدند

همه زمان چامه‌ای نو زدند

ترانگ که بعدها ترانه و امروز ترنگه و ترنگ و ترنگ میگویند صرف نظر از وجه تشبیه که **شمس قیس** و صاحبان فرهنگ برای آن گفته‌اند چنین پیدا است که در درجه مادون قسمتهای نامبرده قرار داشته و خاص همگان و متعلق بعموم بوده است - و از دو تا چند بیت تجاوز نیکبرده و در واقع شبیه بتصنیفهای قدیم بوده است ، و شاید قافیه بجز اول درین بخش از شعر راه یافته و نیز شاید همین قسم شعر با موسیقی خاص خود با اعراب آموخته شده و بایه شعرهای ساده قدیم عربی قرار گرفت .

مثل و پند هم حالش معلوم و هنوز هم از میان نرفته است

بدسکن که بد افقی

چه مکن که خود افقی

یادراین بیت هجائی

اندر مرگش مردی و آید^۱

فهلویات یادویت

بعد از معلوم شدن این مقدمه که با کمال احتضار ذکر شد لازمست يك مطلب دیگر نیز بیان کنیم و آن اینست که ما از مطالعات دقیق در بقایای آثار کتب **پهلوی** و کتب قدیم تاریخی از عربی و فارسی یکی از اوزان اشعار قدیم ساسانی را بدست آورده ایم ، و آن بحر یا وزن را دنبال کرده ایم تا رسیده ایم بیکى از بحرهای عروض عرب که موسوم است ببحر هزج مسدس یا بحر مشاکل - یعنی همان بحری که رباعیات **باباطاهر** و خسرو شیرین **نظامی** بآن بحر گفته شده و قبل از آنها نیز **مسعودی رازی** شاهنامه خود را و **فخر گرگانی** هم ویس و رامین را بآن بحر گفته بودند ، و سلسله این تحقیقات را در جای دیگر بتفصیل نگاشته ایم^۲ و معلوم ما شده است که این وزن یکی از اوزان شعری ساسانی است که در عهد تمدن اسلامی اصلاحاتی در آن شده و بقالب عروض در آمده است و آن اشعار بوزن دوازده هجائی بوده است که آن بعد توضیح آن داده میشود .

برای ماخذ در اینجا تنها کتاب منظوم پهلوی «درخت آسوریک» را ذکر میکنیم - در آن رساله اشعار است دوازده هجائی که در هجای پنجم و گاهی هفتم وقوف دارد ، و پای بند بقافیه هم نیست و شبیه بآن فهلویاتی است که چند فرد از آنها را تاریخ قم نقل کرده و ما در رساله «شعر در ایران» بآنها اشاره کرده ایم .

از مجموع این تبعات میتوان ظن برد که این وزن یعنی اشعار دوازده هجائی یکی از اوزانی بوده است که به (چامه) اختصاص داشته و داستانهای پهلوانی یا عشقنازی یا مناظرات و گفتگوهای عاشقانه یا مفاخرات را بدان وزن میگفته اند - و مراجعه بشاهنامه **مسعودی رازی** که مصراع اول آن «**فخستین کیومرث** (بتشدید یا) **آمد بشاهی**» و شعر آخر آن چنین است :

۱- رجوع شود بمقاله (شعر در ایران) سال پنجم مجله مهر ، یعنی : در مرگ نیز مردی باید .

۲- رك : باب دوم از رساله (شعر در ایران) که هنوز تشر نشده است - و مقاله نگارنده در طوفان هفتگی شماره دوم .

سپری شد نشان خسروانا که کام خویش راندند از جهانها

که قدیمترین منظومه داستانی فارسی بوده است - با مراجعه بکتاب ویس و رامین که فخر گرگانی از پهلوی بفارسی دری ترجمه کرده و با منظومه خسرو شیرین و دو بیت های **باباطاهر** و فهلویات و همین ترانه های مربوط بپروستائیان با عمومیت غریب و عجیبی که در ایران داشته و دارد ظن مزبور را بیقین نزدیک میسازد و معلوم میدارد که «چامه» تنها درین وزن گفته میشده و یا این وزن تنها مخصوص چامه بوده است .

از **سرود خسروانی** و طریقه آن دو نمونه یکی «سرود کرکوی» و دیگر سرودی که خسروانی شاعر قرن چهارم^۱ گفته در دست است و آن هر دو بکلی از حلیه شباهت بیکى از اوزان عروضی خاصه بحر هزج یا بحر مشاکل که هر دو موضوع بحث ماست عاری میباشد^۲ .

این چامه چنانکه گفتیم از جنس اشعار دوازده هجائی بوده و بعد از هجای پنجم یا هفتم وقوف یا سکوت بر میداشته و هر بیتی دارای (۷+۵) و یا (۵+۷) هجا بوده و قافیه هم نداشته است ، مگر در اشعار «درخت آسوریک» که گاهی قوافی جمعی اسمی با الف و نون (شهریاران - بادبانان) بکار رفته و معلوم میدارد که تازه توجهی بقافیه پیدا شده بوده است و معذک اشعاری هم بدون قافیه در همان چامه دیده میشود^۳ .

میتوان حدس زد که در اواخر عهد ساسانیان این جنس شعر نیز قافیه پیدا کرده و در ایران شایع شده است و یکی دو چامه از آن چامه توسط دانشمندان علم موسیقی بمیدینه رفته و کوتاهترین آنها را اعراب یاد گرفته اند و بحر هزج مسدس را بران بنیاد نهاده اند^۴ .

۱- رجوع شود بمقاله (شعر در ایران) مجله مهر .

۲- سرود کرکوی در اوزان هفت هجائی با قافیه گفته شده (تاریخ سیستان صفحه ۲۷) و سرود خسروانی نیز بوزن هفت هجائی بی قافیه است (مقاله شعر در ایران مجله مهر) ۳- رجوع شود بمقاله شعر در ایران (مهر) ۴- این عقیده مربوط به عقیده کسانی است که شعر عربی را مواد تمدن اسلامی دانسته و اشعار منسوب بزمان جاهلیت را موضوع و از جعلیات قرن اول اسلامی پنداشته اند ، و الا بحر هزج مسدس در میان اشعار عرب جاهلی مکرر دیده میشود مانند قصیده نوبه عمرو بن کلتوم و غیره ...

امر علی جداز دیار لیلی اقبل ذالجدار و ذالجدارا

فماحب الیدار شفنن قلی ولکن حب من سکن الیدارا

اما اینرا باید دانست که بین اشعار هجائی مذکور و بحر هزج یا بحر
مشاکل کمتر شباهتی هم در آغاز امر پیدا نیست ، چنانکه برحمت شاید بتوان
از اشعار پهلوی قدیم (شعرهای مانی) یا اشعار درخت اسوریک یکی دو
پاره از افاعیل مجموع یک بیت را با افاعیل این دو بحر قرین ساخت و میان
آندو وجه شبیهی قائل شد^۱ اما از همان یکی دوباره از افاعیل یا سایر
زحافات آن اشعار ، خاصه شعرهای بالنسبه نزدیک بزمان بعد (مثل درخت
آسوریک یا فهلویات مندرجه در تاریخ قم^۲) بر اهل ذوق و موسیقی شناسان
آشکار میشود که چگونه ریشه این بحر رادر آن اشعار میتوان بدست آورد
و بقول شمس قیس رازی^۳ در زمان او نیز این قبیل اشعار (فهلویات)
هنوز دوست بقالب بحر عروض در نیامده و باصطلاح عروضیان زحافات آن
با زحافهای هزج و مشاکل وفق نمیداده است . و از قضا تا امروز هم در
میان این قبیل دوبیتیها از آن زحافها موجود است که از فرائد این کتاب
میتوان آنرا مشاهده نمود .

نام این نوع شعر بعداز اسلام

دو بیتهای هزج یا مشاکل در قدیمترین مآخذ اسلامی مانند تاریخ قم
والمعجم فی معاییر اشعارالعجم و راحةالصدور راوندی ، بنام (فهلوی) و جمع
آن (فهلویات) ضبط شده و نمیدانیم که این نام قدیمیست یا از اختراعات نویسندگان
اسلامی است ؟

میتوان گمان برد که (بیت پهلوی) و (گلبانک پهلوی) و (پهلوانی
ساع) و (سخن گفتن پهلوی) و سایر اشاراتی که باین موضوع از طرف
شعرا قدیم شده ، مربوط باهنگ خاصی بوده است که در قالب این دوبیتیها
ریخته شده و خاص این وزن بوده و بنابراین مستعربه نام آن ابیات را (فهلوی)

- ۱- برای نمودن اینمعنی باید برساله دوم شعر در ایران رجوع کنید .
(چاپ نشده است)
- ۲- ر ك : مقاله شعر در ایران
- ۳- المعجم طبع لیدن صفحات : (۷۸ - ۸۲ - ۱۴۱ - ۱۴۶ - ۱۴۷)

نهاددهاند ، چنانکه امروز بعضی از آهنگهای موسیقی است که خاص این بیتها
است مثل آواز دشتی که غالباً در این ابیات خوانده میشود ، و گوشه بختیاری
که بعد از بیداد در دستگاه همایون خوانده میشود که آنهم درین وزن می آید ،
لهندا میتوان ظن برد که (بانک پهلوی) و (بیت پهلوی) و (پهلوانی سماع)
که شعرا باستانی ما اشارت کرده اند آهنگهایی بوده است که در قالب این
اوزان ریخته می شده و از نیروی این دو بیتی هارا بمناسبت نام موسیقی آن
(فهلویات) نامیده اند .

از طرف دیگر هم احتمال میتوان داد که چون این اشعار بنا به عادت قدیم
بزبانهای ولایتی و محلی سروده میشده و آن زبانها یا خود زبان پهلوی بوده
است (که در مرکز و مغرب و شمال و جنوب ایران تا دیری بعد از اسلام و
بلکه تا امروز متداول است) و یا آن لهجهارا بسبب غلبه لهجه مزبور باین
اسم می نامیده اند - و این اشعار هم که بدان لهجهها گفته میشده است بدان
نام نامیده شده است .

بهرصورت نام « فهلویات » یک اصطلاح علمی است که بطریق مذکور
در کتب قدیم آمده . و از باب فرهنگها نیز معانی برای (پهلوی - پهل - پهلوانی -
پهلوی) نقل کرده اند که چون کاملاً طرف وثوق نیست از شرح آن خودداری
شد . ولی معلوم نیست که در میان خود مردم ایران و روستائینی که این
اشعار خاص آنانست این اسم معروف باشد . چه تا جایی که تحقیق کردیم چنین
اصطلاحی بدست نیامد و این نوع از اشعار را در جنوب ایران (چاربتو)
یا (دویتو) بتصغیر مینامند یعنی دو مصراع از این اشعار را که یک شعر
عروضی کامل باشد دو بیتو و چهار مصراع را که دو بیت عروضی است
چاربتو می نامند - یعنی مثل اشعار هجائی هر مصراعی را یک بیت تمام بشمارند
نه دو مصراع را . . . البته این معنی در میان اهالی کوهستان و روستاو
عشایر جاریست ، ولی مردم شهرستان آنها را (رباعی) یا (دویتو) نامیده
و اگر زیادتز از دو بیت باشد (مثل خسرو شیرین) آنرا « ثنوی مینامند و شك
نیست که این وجه تسمیه تقلید اساتید عروضی و یادگار زبان عربی است ، و
گفتار مردم بی سواد درین باب برای ما زیادتر سندی خواهد داشت .
اما لفظ ترانه که درین کتاب بر این اشعار اطلاق شده است از

لحاظ آهنگ است ، چه هر قطعه کوچکی که دارای لحنی از الحان موسیقی باشد ، میتوان آنرا ترانه نامید ، و حتی تصنیفهای امروز را هم بدینقاعده میتوان ترانه نام نهاد - چنانکه شمس قیس رباعیات را که بیعجز هزج مثنوی است ، این نام داده و آنرا با تعبیراتی که خود آورده است « ترانه » نام نهاده است .

پس بعقیده ما نام علمی این اشعار بلفظ جمع (فهلویات) و بلفظ مفرد (فهلوی) و نام ملی آنها (دوبیت - دوبیتی) یا (دو بیتو - چهار بیتو) است و ظاهراً اعراب که رباعیات ما را (دوبیت) مینامیدند بتقلید مردم ایران بوده و آن جماعت میان اوزان رباعی و دوبیت (فهلویات) تفاوتی ننهاده یا یکی را بآن دیگر اشتباه کرده اند .

چگونگی دوبیتها

اصل در دوبیت یا دوبیتی آنست که شاعر مطلبی را عنوان کند و آنرا در دو بیت ختم سازد و مجموع نیروی احساسات و هیجانها و درد دل خود را در لغت آخر بیان سازد - و سه لغت اول و دوم و چهارم نیز حکمت که دارای قافیه باشد و لغت سوم ازین حیث آزاد و باختیار گوینده است و گاهی هم دیده شده که مطلب طولانی و داستانی عشقی را بهین ترتیب دوبیتی ساخته اند و آنها را باهم ارتباط داده اند .

شعرا باین وزن علاوه بر مثنوی قطعه و قصیده و غزل هم گفته اند حتی بلهجه ولایتی هم قصاید و غزلهایی درین وزن دیده شده است اما این اختصاص و گفتگو برسر « دوبیت » است نه قطعه و قصیده یا مثنوی .

اساتید شعر دری یا شعرای خراسان بهیچوجه کدرودن (فهلویات) نگشته و از آن دوری کرده اند و بگفتن رباعی پرداخته اند و شاعران عراق نیز بیشتر بتقلید آنان ازین جنس شعر اعراض کرده اند - و ازینمعنی اینمطلب مسلمتر میشود که این جنس شعر ، خاص زبان پهلوی یا لهجه های آن بوده است چنانکه اشعار منسوب بیابا ظاهر عریان همه ازین جنس است - اما در میان

دوادین شعرای خراسان یکی هم پیدا نمیشود - مگر قطعه یا غزل یا قصیده و یا مثنوی .

اختصاص دیگر دوبیتیها آنست که همه آنها از حیث لفظ و معنی دارای کمال سادگی است ، و تشبیه های نادر و کنایه و ابهام و جناس و سایر صنایع لفظی و تکلفات معنوی و ترکیبهای ماخوذ از زبان عربی در آنها دیده نمیشود - و آنهایی که اصل است یعنی در آسمان صافی یا زیر چادر یا دامنه کوهسار گفته شده است دارای یک طرز تفکر و تعبیر خاص ایرانی است که متأسفانه اشعار شهری و ادبیات فارسی از آنها بی بهره و برعکس آلوده بصنایع و آغشته بطرز فکر عربی یا مستعربه می باشد چنانکه برای کسی که باین دو بیتها انس گرفته باشد اگر دو بیتی جملی که مردم شهر گفته باشند هر قدر هم در سادگی آن سعی شده باشد به بیند بیدرنگ بساختگی بودن آن بی خواهد برد .

این سادگی بیان و سهولت الفاظ از آنست که گویندگان این اشعار از حلیه فضایل متداول در شهرستانها که غالباً ماخوذ از عربی است بی بهره اند ، ازین سبب نه لغات عربی در آنها دیده میشود (الا قلیل) و نه تعبیرهای علمی و ادبی که آنهم تقلید از عرب است و نه تشبیهات معمول ادبی که آنهم باز از اشعار عربی بوئی برده است - ازینرو هرچند دارای الفاظی عامیانه و تعبیرهایی روستائی است معذک از لحاظ طبیعی بودن و خالی بودنش از افراق و کنایات و تصنیفهای شهری ، بنظر دلچسب و زیبا و بدل مانوس و بگوش شیوا و لطیف می آید ، و اگر چه غالب این دوبیتیها دست خورده و مفلوط است و بسی از آنها ناقص و خرابست اما باز آثار لطف و سادگی و حال از آن بیرون نرفته است .

دیگر از مختصات آن آزاد بودن قوافی است که بنا بعبادت قدیم میزان قافیه را آهنگ کلمه قرار داده اند نه حرف چنانکه یار و مال و سر انداز و گردن انداز و کنج لب انداز ، و گرمسیرم و بی نصیبم و ورمن انداخت و توی غم انداخت و زور خوبه زور خوبه - لوک و راه دور خوبه - زن مقبول خوبه

و فال گیرم - احوال گیرم - سروجون را فدای یار کیرم ، و ابرش کجابه - ترشش کجابه - تخمش کجابه . . . و غیره که گاهی قرب مخرج و گاهی آهنگ رامعبار قافیه قرار داده اند .

دیگر از علائم قدمت و اصالت این دو بیتها آنگاه است که در غالباً مصراع سوم تکرار مطالب مصراع دوم بوده و ذهن شتونده را برای گرفتن نتیجه در مصراع چهارم آماده سازد ، و بیشتر دویتهای خوب و قدیم ازین قبیل است مثل دویتهای زیرین :

سرم درد میکنه سندنل بیارید حکیم از ملك اسکندر بیارید
حکیم از ملك اسکندر نباشه عرق از سینۀ دلیر بیارید

دیگر

عجب رسمی است رسم آدمیزاد که دور افتاده رانی میکند یاد
که دور افتاده حکم مرده داره که خاک مردگان رامبیره باد

دیگر

شب مهتو برای بار خوبه نشستن در کنار یار خوبه
نشستن در کنار یار جونى بده بستان بی آزار خوبه

دیگر از اختصاصات این اشعار لغات روستائی آن است که غالب آنها فارسی خالص و بعضی از آنها مربوط بلمجهای قدیم است ، مانند لغت (ول) بضم اول و بکسر اول که بسیار استعمال شده و همه جا بجای معشوقه آمده است و بشظر میرسد که این لغت از ریشه قدیمی (ورد) بضم اول بمعنی « گل سرخ » باشد که در لهجه قدیم موجود بوده و عرب هم آنرا از ایران فرا گرفته و بهمین معنی بکار برده است . و شهر « وردیا تکان - حرفادقان - گلپایگان » و شهرک « سهر ورد » ازین ریشه و شاید شهر « ابی ورد » هم ازین لغت ساخته شده باشد که اولی منسوب به « وردیات » نام « گلپاد » و دوم بمعنی « سرخ گل » و سوم بمعنی « شهر بی گل » باشد و محققان گفته اند که ورد بقاعده تطور حروف واوش قلب بگاف و راء قلب بلام و دال آن درلام ادغام شده و گل گردیده است و هنوز مردم سمنان

بگل سرخ « ول » گویند . و تواند بودن که معشوق را روزی بگل تشبیه کرده و « ول » نامیدند ، سپس این نام را بمعشوقهای غیر رسمی دادند و بتدریج آنرا با مفهوم زشتی که در باره زنان غیر رسمی و غیر عقدی متداولست استعمال کردند . و هر وقت خواستند بگویند فلان کس فلان زن را بطریق غیر مشروع اداره کرد گفتند فلان فلان زن را « ول » کرد یا فلان را ول کن یا فلان ول شده است ، یا فلان را ولش کردند . و بتدریج کلمات ولکرد و ول انگار - یعنی کسی که مانند ول گردش میکند ، یا او را ول انگاشته اند - نیز پیدا شد ، و بتدریج که معنای حقیقی این تعبیر ثانی هم از یادها رفت این کلمه معنی دیگری بخود گرفت که امروز در میان عوام مصطلح است که گویند : ولم کن ، یعنی مرا رها کن ، و البته مفهوم حقیقی اولی و ثانوی این لغت رادر نظر ندازند و مفهوم دیگری که مفهوم ثالث باشد برای آن اختراع شده و معنی اولی و ثانوی بکلی از میان رفته است . اما هنوز می بینم معنای قدیم این لغت در اشعار روستائی باقی است و قس علی هذا فعلل و تفعل . . .

فایده این ترانهها

مراد ازین مقدمه آنست که هر چند این اشعار در نظر علمای شهری و دانشمندان و ادبای عالیقدر از لحاظ ادبی ارزشی ندارد . لیکن از لحاظ حال و لطف طبیعی و شناختن عادات و حالات و تصورات و تعبیرات مردم بیابان و از نظر لغت و لهجه و سایر خصوصیات که شرح آن در خور حوصله این برداشت و مقدمه نیست و مربوط بفن (مردم شناسی) است دارای کمال اهمیت است ، و جا دارد که خدمتگزاران وزارت معارف هر چه بتوانند ازین قبیل آثار گرد آورده و هر سال یکی دو رساله انتشار دهند مگر فصلی جدید در ادبیات فارسی باز گردد خاصه اگر از سایر قسمتهای شعری مانند ترانهها و ضرب المثلهها و شوخها نیز استفاده بعمل آید و عمل استقرا توسعه گیرد و بگرد آوری صرف و نحو و لغات روستائی نیز کامیابی حاصل شود .

خاتمه

در خاتمه نباید از زحماتی که آقای کوهی کرمانی بتشویق وزارت معارف در کرد آوردن این اشعار کشیده است ، غفلت کرد ، شاید گفته شود که هرکس میتواند این قبیل اشعار را تهیه کند ، راستست چون این دو بیتها در غالب استانهای ایران مشهور است و باصرف وقت و پژوهش دقیقی برای همه کس گرد آوری آنها میسر بوده و هست ، و قبل از این هم بعضی از فضایی روسی و انگلیسی این زحمت را متحمل شده اند و کتبی درین باب انتشار داده اند . اما در خود ایران نظر بآنکه کسی باین شعرها اهمیت نمیداد ، ب فکر کرد آوری آنها نبود . اما آقای کوهی کرمانی بنا بیاد آوری که روزی از طرف این فقیر حقیر بایشان شد و بنا بتشویق و تا کبیدی که وزارت معارف پس از نشر اولین رساله (ترانه های ملی) عمل فرمود ، این زحمت را سابق گردید و حق این سبقت را از خود کرد .

ولی نشر این اشعار نقص بزرگی داشت و آن این بود که این شعرها در جای خود با آهنگهای دلنواز میخوانند و آنرا بادم نای یا زیروبم و ستای جفت میکنند و رساله سابق ما ازین حیث ناقص بود . اما اکنون تمام شد که آهنگهای دلنواز آن نیز از طرف استاد محترم آقای علی تقی وزیری مشخص گردیده و از قالب مثالی ناسرئی بکالبد روشن و بیکر هویدای « نوت » ریخته شده و در دسترس اصحاب ذوق و یاران هنر گذارده آمده است ، و دیری نمیگذرد که این ترانهها با این کالبد خوش آهنگ و رد زبان صاحبان و شمع انجمن دل سوختگان ایرانی خواهد گردید و این هروس زیبای کوهستانی بدامادی نو جوانان شهری مباحث خواهد کرد .

تیر ماه ۱۳۱۷ م بهار

توانا بود ، سرکه دانا بود

بفصد ترانه

از

ترانه های روستامانی ایران

و پنجاه - لایملانی

گرد آورده

کوهی کرمانی

حق چاپ محفوظ است

سال ۱۳۱۷ خورشیدی

چاپخانه « آفتاب » تهران

هفتصد ترانه

عزیزم میدوید من میدویدم
عزیزم می نشست من میرسیدم
دو تا خال سیاه کنج لبش بید
اگر او می فروخت من می خریدم

شو مهتو بیایم پشت بونت^۱
بگیرم پایسه تخت روونت^۲
اگر صد شیر باشد پاسبونت^۳
بدندون برکنم خال از لبونت^۴

برونم تادم بند بھونت
اگر صد شیر و صد شمشیر باره
بدندون برکنم خال از لبونت
اگر صد شیر باشد پاسبونت

بهار اومد که من شیدا بگردم
چو طوطی و راب^۱ دریا بگردم
پلنگ در کوه و آهودر بیابون
همه جفتند و من تنها بگردم

در قلعه که بار انداخت زیبا^۷
کلیم هشت و چار انداخت زیبا^۸
بقر بون دو انگشت بلد و رش
چه نازی و رشکار انداخت زیبا

۱ - بامت ۲ - روانت ۳ - یاسبانت ۴ - لبانت دو بیت ۲ در کرمان و دو بیت
۳ - در بختیاری بقاوتی که ملاحظه میکرد میخوانند ۵ - بهون - چادر سیاه ۶ - راب
۷ - زیبا نام معشوق است ۸ - کلیمی که هشت ذرع طول و چهار ذرع عرض و نقشه آن
نازی و شکار است بکار گذارده و میبافند .

کسی که با کسی دل داد و دل بست
بآسونی نمیتونه کسه دست
اگر آمد شدن را ره به بندند
همون راه محبت کی توان بست

بهار اومد و گلها چیدنی شد
لبون^۱ دختر و بوسیدنی شد
لبون دختر و هل هست و میخک
بسوغات بزرگون^۲ بردنی شد

خودم سبز و دلم سبز و لم سبز
فقادیم هر ستامون سبز در سبز
فلک پیراهنی و رمن بریده
گریبوش سفید و دوهنش سبز

خردم سبزم و یارم سبز پوشه
خودم گل هستم و ول^۴ گل فروشه
دو چشمش سنک و ابرویش ترازو
بنرخ زعفران گل می فروشه

دلم میخواد ازون سرچشمه آبی
دلم میخواد ازون آهو کبابی
دلم میخواد ازون شهای مهتاب
که با دلبر کنم يك لحظه خوابی

بلند بالا بیالات آمدم من
برای خال لبهات آمدم من
شنیدم خال لبهات می فروشی
خریدارم بسودات آمدم من

هرونکه عاشقه مثل شما نی
که چوور آدم عاشق روا نی

۱ - لبان دختران ۲ - بزرگان ۳ - گریانش سفید و دامنش ۴ - پار و معشوق ۵ -
مخفف میخواد ۶ - چوب بر .

بریدی ترکه^۱ و خرمن نمودی کناه چش^۲ کرده و تخصیر^۳ پانی

سیا چشمی که گندم پاک میکرد عرق از پشت چشمش برمه برمه
 مرا میدید که بیون^۴ چاک میکرد خود^۵ دسمال دلبر پاک میکرد

بیا در بون^۶ بیا در گوشه بون بیا با هم به بندیم عهد و بیمون^۸
 کلام الله بیار تا هم قسم شیم مبادا جاهلیم کردیم بشیمون^{۱۰}

لب آب روون^{۱۱} و سایه بید چشم بر چشم یار افتید^{۱۲} و خندید
 دعا از من بدلبر میرسونید^{۱۳} دلایکه از دلی رنجید رنجید

لب بون او مدی رخ تازه کردی قدت را با قدم اندازه کردی
 تو که پوشیده رخت عروسی مکش سورمه که زخم تازه کردی

سر آب روون دیدم ای ول^{۱۴} با سیاب تمومت^{۱۵} دیدم ای ول
 سخن دویم مجال گفتنم نیست عجب شیرین زبونت دیدم ای ول

خوشادوش و خوشادوش و خوشادوش خود دلبر نشستم گوش در گوش^{۱۶}

۱ - خوب نازک و تر را ترکه گویند ۲ - کناه چشم ۳ - تخصیر ۴ - کسریان ۵ -
 قطره قطره ۶ - با ۷ - با ۸ - بیوان ۹ - شویم ۱۰ - بشیمان ۱۱ - روان ۱۲ -
 افتاد ۱۳ - میرساند ۱۴ - ای یار ۱۵ - تمامت ۱۶ - زانو هم زانو

خود دلبر جناغ اشکسته بیدم^۱ مرا یباد و ترا ببادا فراموش

جت^۲ و جت زاده و جت مهربون^۳ جتا از کودکی آروم^۴ چون
 دل و دینمرا برده کودکی جت جتا چون دل و شیرین زبون

سرت نازم که سر سر^۵ میکنی ول مثال بره غرغر میکنی ول
 مثال بره نازه رکائی^۶ همیشه یاد مادر میکنی ول

عجب رسمی است رسم آدمی زاد که دور افتاده را کی میکند یاد
 که دور افتاده حکم مرده دارد که خاک مرده را کی می بره باد

بیا بادا به بر دسمال دستم به پیش دلبر شیدای مستم
 بگو دلبر سلامت میرسونه^۸ که من از کودکی دل ورتو^۹ بستم

وام^{۱۰} تا تو نیائی من نخندم دگر عهد و وفا با کس نه بندم
 دگر عهد و وفا با یار جوانی^{۱۱} نه چش^{۱۲} سورمه کتم نه سر به بندم

۱ - بودم ۲ - ایل کوچکی است در نزدیکی بندر عباس ۳ - مهربانند ۴ - آرام جانند
 ۵ - زیانند ۶ - سر سر کردن مراد بی تابی کردن است ۷ - بره که تازه از شیر بگیرند
 ۸ - میرساند ۹ - بر تو ۱۰ - یارم ۱۱ - جانی ۱۲ - در مواقع عزای زنان دستمالی را
 که معمولاً بر سر می بندند باز میکنند و چشم هم سرمه نمیکنند مقصود اینست که یارم از
 من دور است و من عزادار هستم

شو مهتو^۱ برای بار خوبه
نشستن در کنار بارخوبه
نشستن در کنار یار جوانی
بده بستون^۲ بی آزار خوبه

به پشت خونه^۳ دلبر رسیدم
من از درد دلم آهی کشیدم
همون^۴ خاکی که از کوشش^۵ تکیده
بجای سورمه در چشم کشیدم

سحر گاهی گذر کردم بی باغی
بدیدم بلبل^۶ی در چنگ زاغی
محمد صورت نادیده دیده
میون^۷ باغ میسوزه چراغی

شب مهتاب ابر پاره پاره
شراب خگر و می در پیاله
رفیقون قدر یکدیگر بدونین
خدا کی میدهد عمر دوباره

بسان برک بید پز مرده بیدم
ز بسکه غصه^۸ ول خورده بیدم
بریزه شبنم زلفت برویم
اگر دیشو نه بیدی^۹ مرده بیدم

خداوندا نمیتونم^{۱۰} کشم بار
کشم بسار و نرنجوتم^{۱۱} دل یار
دل کافر بحال ما بسوزه
نمیسوزه سر یک جو دل یار

۱- شب مهتاب برای بار که شبگیر و مسافرت باشد خوب است - ۲- بستان - ۳- خانه
۴- همان - ۵- از کفش ریخته - ۶- میان - ۷- نه بودی - ۸- نمیتوانم - ۹- نرنجانم

مسلمانون^۱ دلم یاد از وطن کرد
نمیدونم^۲ پدر بید^۳ یا برادر
نمیدونم^۴ وطن بی یاد من کرد
خوشش باشه هر ونکه یاد من کرد

مسلمانون من از راور^۵ میا^۶یم
اگر مردم نمیدونین^۷ بدونین
کهی با راه کهی تاور^۸ میا^۹یم
چو بلبل من بسیل گل میا^{۱۰}یم

سفیدی که لب کارونسرایه
لطنز(راور) و سبب^{۱۱} بزنجون
سفیدی چادر بی بی نسایه
به بین بی بی نسا داد خدایه

مرو دنبال آهوی رمیده
برو یک بلبل شوخی بدست آر
مرو دنبال کوك^{۱۲} دوم^{۱۳} دیده
که هرگز دوم صیادی ندیده

ازاون^{۱۴} بالا میابه جامه زردم
تو که باغ گلی از خود نداری
نمیزاری^{۱۵} بخوابم روی دردم
نماشائی نداره باغ مردم

زن بیوه اگر قومه اگر خویش
اگر خرچش کنی مرغ و مسما
مثال مار و عقرب میزنه نیش
همش یاد میکنه از شوهر پیش

دوول^{۱۶} دارم یکی ماه و یکی روز
یکی لیلی یکی مجنون دلسوز

۱- مسلمانان - ۲- نیدانم - ۳- بود - ۴- قصبه است در ۱۴ فرسنگی جنوب شرقی
شهر کرمان - ۵- میان بر کمر بر - ۶- نمیدانید بدانید - ۷- بتماشای - ۸- لطنز کلابی
کلابی راور و سبب بزنجانی بخوبی معروف است - ۹- کبک دام دیده - ۱۰- از آن
۱۱- نمیکداری بخوابم - ۱۲- دو یار -

یکی بر شاخه کَل جا گرفته یکی میخونه^۱ معراج شب و روز

دو چشمون^۲م بدرد او مد بیکبار ز بسکه گریه کردم از غم بار
بیار دسمال که تا چشمم بیندم که شاید به شود از بوی دسمال

دو چشمون ولم^۳ امشو خرابه گل نیلوفر و ختمی بآبه
بیارین^۴ نیشکر با مغز بادوم خوراک دلبرم امشو کلابه

در خونه ولم رو ور (نیزه) دو چشمون ول من سورمه ریزه
همه میکن^۱ برو ترک وات کن چطور تر کن کنم که ول عزیزه

بیادلبر برایم دلبری کن چکش وردار^۶ برایم زرگری کن
چکش وردار برو در شهر شیراز خودت آنکشتری مارانگین کن

بیابنشین جالات کم همیشه نصیب ما و تو با هم همیشه
نصیب ما و تو کار خدایه چه سازم که خدا راضی نمیشه

دلاروم نشسته ور لب^۸ جو گلی از او^۹ گرفته میکنه بو
گلی که او بیار بو نسداره خودم و اگل شو^{۱۰}م یارم^{۱۱} کمنه بو

۱ - بخواند ۲ - دو چشمان ۳ - یارم امشب ۴ - بیارید ۵ - نیز بر وزن کثیر قریه
ایست در حوالی قلعه عسکر در بلوک یافت و بزنجان ۶ - همه میکنند ۷ - بردار ۸ -
دلاروم نشسته بر لب ۹ - از آب

گلی از دست من بستون و بو کن میون هر دو زلفون^۱ت فرو کن
بهر جائیکه رفتی من نه بیدم^۲ همونجا با خود گل گفتگو کن

حسینا نوشت او مد نوشت او مد بلند بالای مخمل پوشت او مد
نیت کردی که در خوابش به بینی به بیداری به توی گرشت او مد

حسینا مهر و مرجون گرفته دو زلفش حلقه و میدون گرفته
دو زلفش حلقه و میدون چپ و راست حسینا برج هندستون گرفته

پسینی پای نخل تا خدایم قسم خوردم^۳ دگر بند در نیایم
نشینم سایه چو کون^۴ طوطی اگر قدرش بدو^۵م یادشایم

ول^۶ من و ول من و ول من بگرمون می برن آب و گل من
بگرمون میبرن قلیون بسازن که تا دلبر کشه دوداز دل من

شو مهتاو^۷ ابر پاره پاره نسارا^۸ می برن ور ستاره
مداراره برو دلدار مهدی^۹ که شاید بخت ور کرد دوباره

خودت گل قامت گل گش پات گل قدو بالات بنازم^{۱۰} من نسا گل

۱ - نه بودم ۲ - چوگان زلف ۳ - یار من ۴ - شب مهتاب ۵ - نسا نام محبوبه
است ۶ - نام عاشق شاید تخلص باشد ۷ - برگردد

اگر یکشو بیاعت جا بگیرم^۱ بگردم شاخه شاخه مثل بلبل

نکارم را دم دروازه دیدم^۲ قدش را با قدم انداز دیدم^۳
در تار شفا^۴ و در سینه اش بید^۵ اگر او میفرودخت من میخریدم

قدو بالات بسرو نواز مونه^۲ دو چشمونت بچشم باز مونه
لبو دندون شیرین تو داری بشریت خونه شیراز مونه

الا دختر تو بابایت گدایه^۲ دو چشم نرکت کار کجایه

جواب

چکار داری که بسابایم گدایه دو چشم نرکت داد خدایه

مسلمونون زمونه مفلسم کرد طلا بیدم^۲ بنانند مسم نبرد
قبای نو ندارم تا بیوشم قبای کهن خوار مجلسم کرد

ستاره آسمون می شمارم امشو بیالیستم مینا بیمارم امشو
بیالیستم مینا که کشته میشی تموم دشمنون بیدارن امشو

مسلمونون من از اهل هرندم^۴ کت بسته^۵ بمیدون میبرندم

۱ - نازشفا که به یستانهای دلبز تشبیه کرده انار شیرین مراد است ۲ - مانند ۳ - گدایه و کجایه یعنی گداهست و کجاست ۴ - هرند قصبه بزرگی است در مشرق شهر

اصفهان ۵ - بازوی بسته بیدان

شو آدینه و عید محمد عجب روزی بکشتن میکشندم

ولم را میبرن چاره ندارم^۱ اگر دستم رسه کی میکذارم^۲
نه مالی دارم نه زور بسیار بدیوون خدا وا میکذارم

چطو^۱ کار بکه من امسال کردم^۲ دل خفتیده^۳ را بیدار کردم^۴
برای خاطر يك سبزه روئی سیا چشم خودم انکار^۲ کردم

ازین ره میروی باور نداری مگر عشق مرا ورسر نداری
گرفته آتش عشقت بچو^۲ نم که من میسوزم و باور نداری

بشب نالم بشب شبگیر نالم گهی از بخت بی تدبیر نالم
بنالم چون پلنگ تیر خورده گهی چون شیر در زنجیر نالم

سحر سنبل دمید و لاله سرزد لجام نقره بر اسب کهر زد
لجام نقره و زین مرصع امیر المؤمنین دست ور کمر زد

خداوند اسه درد اوهد بیکبار خرنک و زن زشت و طلبکار
خداوند ازن زشتم تو و در دار خودم دونم خرنک و طلبکار

۱ - چطور ۲ - خوابیده را ۳ - رها کردم

هر و نکه عاشقه از دور پیداست
لبش خندان چشمش شوخ شیدا است
لب عاشق مثال بچه ماز
بهر جا میزنه زخمش نه پیداست

و لم اكل از تو و گدا چیدن از من
لب لعل از تو و بوسیدن از من
دو پستونات بده و در دست عاشق
تحمل از تو و مالیدن از من

غزالا تیغ از تو کردن از من
خدنک ناز از تو خوردن از من
ببالین غریبون نوحه از تو
بزر خاك ماوا کردن از من

غزالخانی^۲ که در ابل بلوچه
دو چشموتش مثال شاخ قوچه
نشونی گریدم میشناسی او را
همان^۳ نیله سوار سردار کوچه

حشمها بار کرد و دلبرم رفت
جوونی و جهالی از سرم رفت
جرونی و جهالی و غروری
همش همراه ابل دلبرم رفت

خبر او مد تل چینی^۴ بهاره
کجاوه بسته و زینب سواره
کجاوه بسته و محمل کشیده
سراوسارش بدست ذوالفقاره

ولم از سر گذار او مد خوش او مد
چو مام برده دار او مد خوش او مد

۱ - یارم - مجنون - معشوقم ۲ - غزالخان نام معشوق است ۳ - همان نیله - وار
مقصود است سیاه سوار است ۴ - آمد (تل چینی) تل بسیار بزرگی است در نزدیکی
کوه بادامان کرمان ۵ - سر افشار

کشید چادری بالای رو بند
بسیل^۱ گل هزار او مد خوش او مد

دو پنج روزه که بوی گل نیومد
صدای چه چه بلبل نیومد
برین از باغبون گل به پر سین
چرا بلبل بسیل گل نیومد

دو پنج روزه که دور از ناز بینم
کهی در آسمون که هر زمینم
کهی ماهی شوم در قعر دریا
کهی چون حلقه بر دور نکینم

سر راهم دو تا شد وای بر من
رفیق از من جدا شد وای بر من
رفیق از من جدا شد وای بر من
بغریت آشنا شد وای بر من

ستاره سر زد و ما هم بدنبال
رئیس قافله کی میکند بار
رئیس قافله لنگر بگیره
که یارم^۱ کودک مانده بدنبال

شب شنبه ز کرمون بار کردم
غلط کردم که پشت و ربار کردم
رسیدم بر لب آب صفاهون
نشستم گریه بسیار کردم

دو چشمون ولم جفتی ستاره
دکون سرمه را کرده اجاره
اگر بکشو بخواب من بیایه
خدا عمری بمن میده دوباره

ندو نم سبب تر باغب است این شکر بادوم شیرین بال است این^۱
بدور صورت صف بسته کیسو مرو دلبر قمر در عقرب است این

سحر پرسیدم از کیسوی دلبر که تو خوشبو تری با مشک و عنبر
بگفتا دلبرا میرنجم از تو مرا با مشک می سازی برابر

پیشان کرده زلف سیا را چو ابر نیمه شب بگرفته مارا
شتاب غزه یار پیریشان ملک در آسمون کم کرده را را

شتر از بار می ناله من از دل بنالیم هر دو همان منزل بمنزل
شتر ناله که من بارم گرو نه منم نالم که دور افتادم از ول

چو بد کردم که در چشمم شدم خوار بدیدار تو من منظورم ای یار
غلامیکه خدایات کار باشه نمی باد^۲ قتل او سازی بیکبار

تو در بالای بون^۳ من در زمینم تو نارنج طلا من در کمینم
تو نارنج طلای دست افشار بدستم کی رسی ای نازنینم

کگل نار و گل نار و گل نار بدو بوسی که میخواهم کنم یار

۱ - بقیه استاد کرام آقای ملک الشعراء بهار این دو بیت از شاعری « شهری
است » ۲ - نیباید ۳ - بام .

بده بوسی که یار بسته دارم^۱ دو یایم در رکاب و دستم اوسار^۱

فلک چشمت بکن و امن^۲ جوونم چوون نو خط نو خانمون^۲
فلک بیرون طلب بیرون طلب کن نه کمتر از فلون و بهمدونم

قلمدون قلمدون چوب فلفل نویسم نامه بر پرده دل
نویسم نامه از پرده دل برای دلبر شیرین شمایل

گل نار و گل نار و گل نار بده بوسی که تا کات کنم یار

جواب

نه تو باشی نه اون کاو نه اون یار پدر یشتم نکرده اینچنین کار

دل میخواد که دلسوزم تو باشی چراغ و شمع و بی سوزم تو باشی
دل میخواد که در شبهای مهتاب همون ماه دل فروزم تو باشی

سرم سنگه که بالینم زمینه خدا کرده که تقدیرم همینه
خدا تقدیر من اینطور کرده که دل خون از فراق نازنینه

گهی در بندر و در بند رانی گهی در بندر رای^۱ روانی

۱ - افسار (عنان) ۲ - باز من جوانم ۳ - نو خانانم ۴ - پیران ۵ - فلان و

بهمدانم ۶ - راه رباطی (کاروانسرای).

ز بندر بار کردی میخک و هل خودت شیرین تر از قند و نباتی

بیندر او دمم باری بباری سمندی بسته ام پای چناری
نه کائی میخوره نه نرمه کائی همش شهنه کسه طوطی کجائی

سحر گاهی رسیدم و در راهی بدیدم نازنینم مثل ماهی
بدیدم نازنین نار بستون زده زانو بز انوی سیاهی

اول یاد و دوم یاد و سوم یاد که چارم میروم و قاسم آباد
بگیرم شونه از چوب شمشاد زخم و سر که تاد لبر کنم یاد

خداوند ا بخیر اوسار دادی بهر نا کس که بینم یار دادی
خیارای تر سوز بهاری خیار خوب ور گفتار دادی

خجالت کش که این ریشت سفیده فلک پیری چو تو نادین ندیده
به بین صد سال از عمرت گذشته قدت مثل کمون آشته خمیده

جواب

اگر پیرم بجاهل ناز دارم بدور غنچه گل پرواز دارم
اگر صد سال از عمرم گذشته هنوزم ور جوونون ناز دارم

۱ - در کرمان عموماً خربوزه را خیار گویند و خربوزه رسیده هم نصیب گفتار
اصحت مثل سایر است .

فلک دیدی به (راور) بارم انداخت چه بد کردم که دور از یارم انداخت

چه بد کردم میون دوست و دشمن کدوم تا کس گره ور کارم انداخت

بگفتم سار بونا بار بنداز به پشت قلعه دلدار بنداز
ببنداز بار های اشتران را به نزدیک سرای یار بنداز

الا اسب سیاه یالت بنازم دل پر درد دلبر را چه سازم
اگر یکشو بهمونم بمونی رکاب وزین تو من نقره سازم

سیا چشم بزنجونی^۱ لبت قند دوبروس میخورم بفر ما قیمتش چند
بهای بوسهات را بخشم ای ول بخارا و صفاهون و سمرقند

سیا چشمی که نارنجی بمن داد بدل گفتم خدا کنجی بمن داد
گرفت دستم برفنیم نوی دالان از اون کنج لبش بوسی^۲ بمن داد

سیا چشمی که میدوشه ز چال^۳ هزارون چشم هست اورا بدنبال
بقریوت سر زلف سیاهش سر گفت^۴ چپش داره یکی خال

چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدواری

۱ - بافت و بزنجان بلوک معروفی است در جنوب غربی کرمان ۲ - ظاهرآ : از آن
کنج لبش پنجمی بمن داد یعنی پنج بوسه ۳ - ابلق ۴ - بضم اول کونه و عارض

از اون بهتر و ز اون خوشتر نباشد
دمیکه میرسد یاری بیاری

بیا بساد صباى سوز دلگیر
خبر از من به برور مادر بتر
بگو فرزند سلامت میرسونه
حلالم کن که شبها داده شیر

بقر بون سرت هر چند که پیری
میادا و سرم یاری بگیرى
اگر خواهی سرم یاری بگیرى
سر شو تو کنی شوگیر^۱ بمیری

حسینا گفت بیار نره الاغم^۲
که بوی عاشقی خورد ورم دماغم
نه مالی خواهم و نه ملک و دولت
همون شمشیر کج دست چالاغم

سر چشمه رسیدم تشنه بیدم
دوتا مرغ سفید خفته دیدم
بچش^۳ دیدم بدل آهی کشیدم
اگر شهر خودم بید میخریدم

بسر دسمال مشکى چارقد تور
بسینه جفت لب و چو کونکات بور^۴
پشیمانی دگر سودی نداره
بکن گریه که تا چشمت بشه کور

خداوند اچاه زنبور (؟) آفریدی
بهشت و جنت و حور آفریدی
بهشت و جنت حور الهی
ز چوب خشک انکور آفریدی

۱ - سر شب تب کنی شبگیر یعنی سحر ببری ۲ - چشم ۳ - یعنی چو کانهها - زلفه‌ها

فدای پیرهن آبت بگردم^۱
فدای رنگ مهتابیت بگردم^۲
شنیدم بی منت خوابت نه برده
فدای چشم بیخوابت بگردم

خنامون و کلی سالار وارکاس^۱
دلماون دختر و چشم زاغه میخواس
نشونی میدهم خواهی نخواهی

نکار بوچی^۲ ام و ر خر سواره
نکارا يك نگاهور عاشقت کن
جلو دارش حبیب ذوالفقاره
نه کار و بار دنیا يك قراره

به ده نو میروم پیش نکارم
اگر يك بوسه نذر ما کنه یار
خدا دونه ز عشقت بیقرارم
نثارش میکنم هر چی که دارم

بقر بون ول و ولول ملوسم
لبونت غنچه کن تا من ببوسم
لبونت غنچه کن چشمت پیاله
پیاله می بکن دستت به بوسم

قد شیدای شنکولت مرا کشت
بسینه جفت لیموبت مرا کشت
بسینه جفت لیموبت نه چندون
چو عنبر زلف خوش بویت مرا کشت

۱ - خنامان و کلی سالار وارکاس - خنامان بلوکی است در مغرب شهر کرمان که مرکز آن خود قصبه خنامان است . کلی سالار و ارکاس هم دو قریه اند در حوالی خنامان ۲ - کیشو (کیش) چاندری است بشکل مربع مستطیل که مخصوص بلوک خنامان و کوه بادامان است که زنها سر میکنند و بغیر از آنجا جای دیگر معمول نیست ۳ - بوچی بفتح با ، محلی است در کوه بادامان

ولی دارم درین خونه کناره
عجب موهای بورش حلقه داره
سر شو تا سحر بهلوش بخوابم
چطور خوابیکه بیداری نداره

دلَم میخواد که من کندم بکارم
خود دلبر شوا^۱ آتش بدارم
اگر دلبر به او داری نیایه
چو بارون بهارون اشك ببارم

قسم خوردم که فردا روزه گیرم
سر دست و ام فیروزه گیرم
قسم خوردم سر شاه ولایت
اگر ببارم نیایه نوزه^۲ گیرم

گل خیرری خیابونت بکارم
خودم باغبون شوم آتش بدارم
خودم باغبون شوم تا موسم گل
که تا سر گل شوی در نو بهارم

حسینا^۳ نوزین سواره
بزیر سایه پروردگاره
خداوندا حسینا را نگهدار
میون فارس و کرمان دهنه^۴ داره

اگر بار منی ترك سفر کن
شتر داری مکن کار دگر کن
اگر میخی^۵ شتر داری کنی تو
برو يك فکر دلدار دگر کن

چوون خوب لبش پر خنده باشد
شکر کنج لبش واکنده باشد
چوونیکه^۶ نداره مال دنیا
بمیره بهتره تا زنده باشد

۱- باتفاق دلبر شها آب یازی کنیم . ۲- نوزه مخفف نامزد است . ۳- میان فارس و کرمان دهنه دار یعنی سرحددار و مرزبان است . ۴- بفتح خا ، میخواستیم . ۵- جوانیکه .

محبت آتشی بر جونم افروخت
که تا روز قیامت بایدم سوخت
ز آتش گر برون آری بمیره
محبت را زماهی باید آموخت

اللهمی یا اللهمی یا اللهمی
اول بر من زنه دل ور تو بستم
سرراحت بیبا مار سیاهی
دوم ور تو زنه که بی وفائی

خوشا روزی که با هم می نشستیم
قلم در دست و کاغذ می نوشتیم
قلم بشکست و کاغذ ور هوا شد
مگر خط جدائی می نوشتیم

ستاره آسمان نقش زمینه
خداوندا نکینم را نگهدار
خودم انکشتر و ببارم نکینه
که بار اول و آخر همینه

خبر اومد که دشتستون بهاره
خبر ور مادر پیرش رسونید
زمین از خون احمد لاله زار
که احمد يك تن و دشمن هزاره^۱

حمومی ای حمومی ای حمومی
بکش آروم دست ور چون^۲ دلبر
چقدر سنگین دل و نا مهر بونی
تو نازك جونی^۳ دلبر ندونی

حمومی دلبر من نازتینه
همای شاهی و ماه زمینه

۱- از جمله مرانی احمدخان دشتستانی است که در حمله آکلیسها در زمان محمد شاه بیندر بوشهر جنگ کرد و کشته شد و مرانی او در جنوب و شرق ایران شهرت دارد . ۲- جان بمعنی تن در میان عوام ایران مصطلحت .

ندارم غیر ازین من یار جوانی که یار جوانیم بالله همینه

بمن یارم پریشو^۱ در کله شد سوار اسب شبرنگ^۲ کله شد
چنین سرداد یار اوسار شبرنگ که در توی جوونون^۳ ولوله شد

عزیزم یار جوانی یار جوانی ندیدم چون نودر شبرین زبونی
ز دنیائی بغیر از عشقت ایول قناعت کرده ام با یرک^۴ تونی

به یرک نون بسازم من شوو روز ننالم هیچ از دیروز و امروز
بنالام روز و شو از عشقت ای ول بکیره تا ز سوز سینه ام روز

دلارومی بدیدم مست و مدهوش شکر گنج لبوش میخوره جوش
اگر شدنگ هندوستون فروشم نمیشه قیمت یک طاق ابروش

سر کوی بلند میش بره دنبال خیر اوهد که یارم گشته بیمار
دودسعال یرکنم سیب و گل و نار که فردا میروم من دیدن یار

۱- پریشب . ۲- اسبی که دم او را بریده باشند . ۳- در میان جوانان
۴- یرک مخفف یرک است که در پهلوی بمعنی تکه و یاره است و در کرمان بمعنی
نصف استعمال میشود بقیده نگارنده از راه استعمال عام و اراده خاص وضع ثانوی
پیدا کرده . ۵- روز گرفتن مقصود خورشید است چه که در کرمان عموماً خورشید
را روز گویند .

دو زلفوت دو مار خفته بر گنج بزیر بیرات چفتی دو تارنج
چو ماه چارده تا رخ نمودی سکندرمات شد چون شاه شطرنج

سر کوی بلند یر خلاشه^۱ دلم درد میکنه دختر دواشه
دلـم دردش میایه پایه پایه^۲ خدایا بخت بد دیگر نباشه

سر کوی بلند آلو نشونم درختی همقد بانو نشونم
اگر دونم که بانو یار مایه ازین زانوش بانو زانو نشونم

سر کوی بلند هی هی کنم من ز سینه باد توی نی کنم من
ز سینه باد توی نی نه چندون درخت بی وفا را بی کنم من

سر کوی بلند جفت ستاره جوونی کشته شد بیست و دو ساله
یراقش و اکنید زخمش به بندید چکر پر خون شد و دل یاره یاره

سر کوی بلند آواز کردم نی هفتبند را همراز کردم
نی هفتبند رفیق مهربونم بغیر از تو بدنیا ناز کردم

سر کوی بلند جنک میکنم جنک قبیای میخکی رنگ میکنم رنگ

۱- این دو بیت از اسکندر خان بابادی لر است . ۲- خلاشه خراشه خرده خوب
۳- بی در بی .

قبای میخکبی آبی همیشه ول من بچیبه و راضی نمیشه

سر کوی بلند و برف بسیار ز چشمون خون ببارم از غم بار
غم دوری اون ول کرده پیرم چو بیرون دست و پایم مانده از کار

ولم از در در اومد کاسه داره دو چشم نیمه مست خاصه داره
اگر روزی دو صد بارش به بینم هنوزم این دلم تلواسه^۱ داره

الا مرغ سفید خونه من حلات باد آب و دونه من
بهر سر چشمه آبی بنوشی بکن یاد از دل دیوونه من

الا مرغ سفید تاج و رسر خبر از من به بر امشو بدایر
بگو هر کس جدا مون کرد از هم خدا میده جزایش روز محشر

شو تار است و گر کون میدرندمیش دو زلفونت پریشون کن بیا پیش
اگر همسایگان بیدار کردند بگو خیر خدا دادم بدر و بش

شو تار است و من دور از نکارم ز دوری نکارم بی قرارم
اگر روی دلا رومم به بینم بجون ول که من جون می سپارم

۱ - تلواسه بر وزن چلیاسه اضطراب و بی آرامی و اندوه و میل داشتن
(برهان قاطم)

شو مهتاب و مهتاب دلاروم نمیکیره دلم بی بار اروم

نه دلبر از دلم هسته خیر دار نه قاصد تا فرستم پیش پیغوم

بیا جانا که تا جانا نه باشیم یکی شمع و یکی پروانه باشیم

یکی موسی شویم اندر مناجات یکی چاروکش میخانه باشیم

کل سرخم چرارتکت شده زرد مگر باد خزون اومد ترا زد^۱

برو باد خزون هرگز نیائی که رتک کلمدارم کرده زرد

دو تا سرو بلند بودیم بر هم جدا گشتیم هر دو میخوریم غم

نه دستم میرسد آن گل بچینم نه آن سرو بلند سر میکند خم

دو تاسیب و دو تانارو دو غنچه فرستادم برایت بار نوچه

دو تار مو ز زلفونت جدا کن که بندم یاد کاری و رکم ونچه

سر راه نکارم هر شو آیم^۲ قدش از دور می بینم بیایم^۲

قدش از دور پائیدن نچندون چو درو بشون بیابوش درایم^۲

سر راهت نشینم گل بریزم^۳ اگر خنجر بباره ورنه خیزم^۳

۱ - کذا؟ مگر باد خزونت زرد رو کرد ؟ ۲ - بیایم از پائیدن است یعنی هر کجا میرود
چشم از او بر ندارم و بیایانی اورا بکنم ۳ - کی کریزم ؟

اگر خنجر بباره همچو بارون / که تا رویت نه بینم ورنه خیزم

دل میخو که با تو یار باشم / چو دونه در میون نار باشم
چو دونه در میون نار شیرین / چو بلبل محرم گازار باشم

دل میخو از ازارن قلیون شیشه / لب من و لبش باشه همیشه
لبیکه با لب آخته کردم / آخته با لب دیگر همیشه

دلا روم دلا روم خبیصی^۲ / جواب نامه ام چی می نویسی
جواب کاغذت چیزی ندارم / دوتا چارویک ریسمون سیسی^۳

همان ریسمون سیدس^۱ چوب چارو / فرستم پیش دلدارم چنارو^۴
چنارو بسکه خوش آب و هوا به / که ایش درد ها راهست دارو

دوختنکون^۵ بچارو چار فرسخ / جوابم را نوشته یار وریخ
مگر یار از من مسکین چه دیده / ز ما مهر و محبت را بریده

۱ - آشنا ۲. خبیص که اکنون نام آن شهداد تبدیل شده یکی از بهترین بلوکات و شهر های کرمان است حنا و خرمای آنجا ضرب الثل است در خوبی ۳. ریسمانی است که از پوست خرما میافند بی نهایت محکم است در کرمان بیشتر ریسمانهاشان ریسمان سبب است ۴. قریه خوش آب و هوایی است بالای کوه بادامان کرمان ۵. دوختنکان در چهار فرسخی خبیص (شهداد) است.

بقربون دو چشم سورمه ریزت / دودستم روی پستونای عزیزت
اگر يك بوسه نذر ما نمائی / نبینی داغ کاکای^۱ عزیزت

غریبی سخت مرا دلگیر داره / فلک و گردنم زنجیر داره
فلک از گردنم زنجیر و در دار / که غربت خاک دامن گیر داره

غریب و بی کس و بی خانم و نم / که دور از دلبر شیرین زبونم
غریبی اونقدر سخت نباشد / ز دوری ولم دل غرق خونم

خداوند ادم^۲ داره امشو / شنیدم دلبرم نو^۱ داره امشو
تو^۳ دلبر بچون دشمن افته / روی غمها غمی نو دارم امشو

دل من در غریبی و همیشه / کسی هم درد من پیدا همیشه
کسی هم درد من بردن بیازار^۴ / برادر بی پدر پیدا همیشه

نه تو دارم نه جایم میکنه درد / نومی نالی که من می میرم از درد
سر از بالین بیماری تو و در دار / بهین دور تو میگردن زن و مرد

بگفتم شهربانو گفت جونم / بگفتم بوسه گفتا این لبونم

۱ - کاکا یعنی برادر ۲. دو یعنی طیش ۳. تب ۴. بجان دشمن افته ۵. مناسب این مصراع با مصراع بعد معلوم نشد ؟

بگفتم جان عاشق در کجایه بخندید از لب و گفتا زبونم

شنیدم شهربانو نوزه^۱ کرده سر دست و لش فیروزه کرده
سر دست و لش فیروزه آبی مرابی عید و بی نو روز کرده

شو آیم سر شو آیم ندم شو آیم اگر از در زنی از بون در آیم^۲
اگر همسایگان بیدار باشن برای آتش فلیون میایم^۳

چو خوش بید دست من اشکسته میشد خود در دسمال دلبر بسته میشد
که مردم دیده را نا دیده میکنن که کاشکی این حکایت راسته میشد

دوتا دختر ورین گودال میرفت یکی پیش و یکی دنبال میرفت
نیت کردم که پیشی را بگیری^۴ که دهبالی بمثل مار میرفت

گاهی (ته رود) و که در دار^۲ زینم خدا دونه که دور از نازینم^۳
بگو شانعت الله ده مرادم که روی نازینم را به بینم

شوی در (راور^۳) و دریا گذارم بیای^۴ رود خونه اشک بارم^۴

۱- نامزد ۲- ته رود و دارزین دو قصبه در بین راه کرمان و بم می باشد ۳- راور
بین راه کرمان و بم است ۴- بیای در اینجا بمعنی همراه است .

بگریم تا بگریه وحش صحرا که من دور از تکار گلمندارم

ولم چون ماه تابون از در اومد چو بره رو بشیر مادر اومد
دوزلفش همچو شاخ قوچ چنگی ندونم از چه رو باخنجر اومد

مرا دردی بدل از غم گرفته دلم را روز شب مانم گرفته
ز عشق دلبرم چون بر لب اومد

اگر این درد دل و رمن بمونه از اون ترسم که چون من نمونه
اگر درد دلم با کوه گویم که کوه بیستون حیرون بمونه

پسینی^۱ گوگل^۲ اومد گوگل اومد سیه چشمم بگو دوشی^۳ در اومد
دو چشمش و رمن و رویش بگوگل چو کوساله بمهر مادر اومد

لبت بوسم دهانت بو هل آیه جدائی از من و تو مشکل آیه
جدائی از من و تو کام و ناکام که ناکامی بچون دشمن آیه

الا دختر نمیشناسی خدا را پریشون کرده زلف سیا را
هنی^۴ دندون هفت ساله نکندی بزندان کرده مرغ هوا را

۱- غریبی ۲- کله گاوی آمد ۳- به گاوی دوشی (شیر گرفتن از گاو) ۴- هنوز

دو پنج روزه که یارم نیست پیدا مگر آهوشده رفته بصحرا
بگشتم کوه و صحرا را ندیدم بقین ماهی شده رفته بدریا

عزیزم خدمتت را کم نکردم زدی تیری که شونه^۱ خم نکردم
زدی تیری تو از بهر جدائی جدائی را تو کردی من نکردم

بزن نی را که غم داره دل من بزن نی را که دوره منزل من
بزن نی را مقامی بگردون^۲ که تا بیرون کنی دود از دل من

شتر دیدم لب رودبار^۳ میرفت جل رنگین و بی اوسار میرفت
جل رنگین و با بار هل و گل برای نازنین دلسدار میرفت

الا دختر ترا عاشق هزاره فراوون عاشقت از هر کناره
لبت بساقوت سرخ آبداره سرت نازم که ابروت دمب ماره

ازین مائه^۴ مشو که مائه یساره مادبون کهر دلیر سواره
مادبون کهر اوسار رنگین که میل دلیرم امروز^۵ شکاره

۱- شانه ۲- یعنی لحن و آواز نی را عوض کن ۳- این رودبار رودبار چیرت کرمان مقصود است ۴- ازین جمله ۵- امروز

ول من شهربانو نام داره بدستش ترک که بادام داره
بدستش ترک که بادام باغی ز چشمون حکم قتل عام داره

قد یارم چطو باب^۱ قدم داشت الهی خیر نه بینه اونکه نگذاشت
الهی خیر نه بینه دشمنانش که او یار مر این کار واداشت

دو چشمون سیاهت کافر م کرد لب بر خنده ات از دین درم کرد
دو بوسه وعده^۲ دلدار کردی خطا کفتی صداقت باورم کرد

الا دختر تو مادر داری یا نه نشونی از برادر داری یا نه
همون بوسی که دادی توی دالون نمیدانم بخاطر داری یا نه

ول (چشمه کری)^۳ چشم نوشوره بکهنو (میروی راه تو دوره)^۴
بکهنو میرودی هموار هموار که آتش بر دلم مثل تنوره

ول بسالا بلند اهل (تکاره)^۵ شنیدم کیره^۶ نوزین^۷ سواره

۱- یعنی مناسب قدم من و تأسف میخورد که چطور نامزد وی بعقد دیگری در آمده است ۲- چشمه کر دهی است از دهات کوه بادامان در هشت فرسنگی مغرب شهر کرمان ۳- قریه ایست در یک فرسنگی چشمه کر ۴- بلوک معروفی است در نزدیکی سیرجان کرمان ۵- کره نوزین که تازه سواری داده است رودکی گوید: بسا حصن بلندا که می کشاد بسا کره نوزین که بشکنید المعجم

سوار کرده نوزین چپ و راست زهر سو عاشقش بیش از هزاره

بجاری^۱ میروم چاره ندارم^۲ ولم رفته است من طاقت ندارم
سر راه نکار آنجا نشینم^۳ گر آدورش^۴ درایه من بچینم^۵ (؟)

عجب مهر^۶ بلندی داره دبه نو عجب بر^۷ لوندی^۸ داره دبه نو
بقریون هوا و آب دبه نو چه ماه سر بلندی داده دبه نو

من از ملک پدر کردم جدائی گرفتم با غریبوت آشنائی
غریبون حالت خوبی ندارند اول مهر است و آخر بی وفائی

شو چارشنبه بید و نیمه ماه نیت کردم نشینم و در سر راه
جواب

نیت منما و منشین و در سر راه مرادت میدهد شا نعمت الله

خوشی دنیا بغم خوردن نیرزد^۹ دو عمر نوح بک مردن نیرزد^{۱۰}
همین عمری که نزد ماست چون وام طلبکار آمدن بردن نیرزد

شو مهتو بیایم روی جایب بزیر سر کنتم موی سیایب
اگر همسایگان بیدار کردند مرا پنهان بکن جز نم فدایب

۱- جاری و یاغین در هفت فرسخی کرمان ۲- خار ۳- بهر - ماهور و بسته را گویند ۴- بضم اول و تشدید ثانی یعنی جمعیت ۵- لوند شوخ و رند ۶- این دو بیت از اسکندر خان بابادای است

لب من بالب تو بوم^۱ داره چو بزه میل شیر خوم^۲ داره
لبم را بالبت آمخته^۳ کردم لب آمخته کسی آروم داره

شب تاریک و ره باریک و ول مست کمان از دست من افتاد و بشکست
کمان داران کمان از نو بسازید ولم یاغی شده کی میدهد دست

لب بون او مدی کیشی سر انداز مرا طوق طلا کن کردن انداز
اگر طوق طلا قریب نداره مرا الماسی کن کنج لب انداز

بسر دسمال گل بادوم دارم^۴ نه شو خواب و نه روز آروم دارم^۵
ندارم قاصدی محرم فرستم برای یار خود پیغوم دارم^۶

تو و در بونی و من پائین بونم تو هستی خواجه و بنده غلومم
توان س روی که در بستون بگردی من اون آبم که در بایت روونم

گل آلاله ای رعنا غزالم ز دوری گل رویت بنالم
بنالم همچو کوک مست در دشت چو همچون بیگانه در دشت حالم^۷ (؟)

کلی از دست من بستون ببو کن میون هر دو زلفونت فرو کن

بیابون میروی تنها نباشی دمی بنشین و با گل گفتگو کن

دلاروم و رین کوچه گذر کرد شمال کاکلش ما را خیر کرد

شمال کاکلش جونی بمن داد لب خندوش از دینم بدر کرد

شو تاریک و مهتاب نیومد نشستم تا سحر خوابم نیومد

نشستم تا دم صبح قیومت قیومت اومد و یارم نیومد

لبونت قند و دندونت نباته دهانت کوزه آب حیاته

چرا از درد دل میمیره عاشق دوی درد دل آب نباته

سر کوی بلند آواز کردم بکوه سنگدل من راز کردم

بکوه سنگدل راز دل خود بکا یک گفتم و آواز کردم

گل خوشبو مزین طوفان بدریا مخور غصه برای مال دنیا

مخور غصه که مردم مال دارند که مال ور کس نمیمونه بدینیا

چرا رنگت بریده چونم امروز چرا غم میخوری ای یار دلسوز

چرا غم میخوری نصف نمونده عزبت میرسد تا عید نوروز

سه روزه رفته سی روزه حالا زمستون رفته نوروزه حالا

خودت گفتمی سر هفته بیایم شماره کن به بین چندروزه حالا

ز هجرت روز من گشته شو تار تو خندونی و من در غم گرفتار

تموم ملک کرمان را بگردی نه بینی مثل من یار وفا دار

بخون دل نوشتم من دعائی ببندم ور پر مرغ سیائی

نویسم دلبرا چونم فدایت فغان و الا مان داد از جدائی

قدت از دور می بیتم بسم نیست بجائی رفته که دست رسم نیست

بجائی رفته که گل بچینی که هر چی گل بچینی من بسم نیست

سر کوی بلند جیقی بر ارم من از کی کمترم یاری ندارم

کلند ور دست گیرم نی بدن دون ازین کوه و کمر یاری در آرام

سر کوی بلند پر خـلاشه بگیرم دختری از هر که باشه

بگیرم دختری از قوم و خویشون کلونش طلا و نقره باشه

عز زنا نوشم اومد نوشم اومد بلند بالای مخمل پوشم اومد

نیت کردم که در خوابش به بینم به بیداری بروی دوشم اومد

مخور غصه که یارت خواهد اومد بدل صبر و قنارت خواهد اومد

برو در گوشه آسوده بنشین که آخر در کنارت خواهد اومد

بلند بالای کرمونی لب ت قند در بوس خواهم بفر ما قیمتش چند

جواب

بهای بوسه ام قیمت نداره ره ملک بخارا و سمرقند

ز دشتی اومدم و رلار میرم تن ساز اومدم نا ساز میرم

اللهی خیر نه بینه خان دشتی که با یار اومدم بی یار میرم

سر چشمه رفیق جونی اومد گل سرخ و سفید زنجونی اومد

چو مرغ خوش خبر از روی صحرا ولم با دلبر کرمونی اومد

نکارم میچرونه میش و بره بگردم روز و شو دره بدره

چو کوك^۱ مست میره سوی صحرا دلم از دوریش شد ذره ذره

خدا قوت بده ای مرد چوبون خدا عمرت بده ای طفل نادون

دور زاست و دوشو این کوسفندون به بر آب و علف بنهاده دندون

چرونم کله را با سینه ریش که شیر آبه همی بستون این میش

زنم من کله را اندر بلندی که از کر کم نباشد هیچ تشویش

زنم من کله را اندر بلندی که تا کر کم نکیره کوسفندی

بیارم با خودم من سنگ کهنی^۱ کنم و ر کردن کر کون کهنی

در این صحرا مرا گرما گرفته غم عالم مرا تنها گرفته

غم عالم همه میکن دو روزه غم من دم بدم بالا گرفته

بزن ای زن رفیق با وفایم که مهمون عزیز آبه برایم

بخوان ای نازنین یار عزیزم بذال ای جنگ امشو از برایم

ستاره در هوا می بینم امشو زمین در زیر پا می بینم امشو

خدا با مرگ بده تاجون سپارم که یار از خود جدا می بینم امشو

نو خوابیدی که من بیدار بیدم کمر از بهر خدمت بسته بیدم

تو فرمودی مرا معزول کردند مگر من لایق خدمت نه بیدم

نکار نازین عتاب رنگم در زلفون سیات بند تفنگم
اگر من لایق خدمت نبیدم چرا در کودکی کردی پسندم

حسینا را بدیدم کوله و ریشت کمون و دردست و نی میزد بانگشت
حسینا از فراق سینه چاکه چوماهی و رلب دریا شده خشک

بچر گله که چوبون در عذابه بیمار بارون که باریدن ثوابه
الای مرغ دوغ^۱ دوغ دوغ کن امشو که حال دلبرم امشو خرابه

شو شنبه بر فتم و سر ریل قدمگاه علی باسُم^۲ دلدل
عرق از سینه پاک محمد چکبدو و رزمین شد دسته گل

گل افروز پیرهن هفت رنگ داره زره پوشیده میل جنگ داره
برای کشتن بیچاره نجما بسروستان همی آهنک داره

بیا جانان که ماه سر خوشی تو رقم داری که تا عاشق کشی تو

۱- مرغ دوغ - مراد جغد است و روستائیان کرمان را اعتقاد است که این مرغ در نشاء پیش مرد گله داری بوده است و آب در شیر میکردند و دوغ خود را بباهران نمیدادند و از آنها بپا میخواستند بهلاوه چهلیم را نمیدادند یعنی باید هرچهل روز چهل روز شیر گله را تماماً اتفاق کنند این عمل را مجری نمیکردند است بنا بر این خدا او را مسخ کرده و بشکل جغد آورده است و او هرشب دوغ دوغ گوید و دایم تشنه است

هزارون عاشقون تو کشته داری که از عاشق کشی دویم خوشی تو

سکینه در حصاره من چه سازم بدورش گرک هارمه من چه سازم
کلید باغ شفتالوی دایر بدست پیر زاله من چه سازم

الاسب سیای غوره بستون رکابت نقره و زیمت کلاستون
اگر امشو بر یارم رسونی مرادت میدهد شاه خراسون

شو تاریک و مهتابم نیامد نشستم تا سحر خوابم نیومد
نشستم تا سحر قلیون کشیدم همون یار وفا دارم نیومد

بقریون همون شال سفیدت چطور خوب اومدی هیچکس ندیدت
چطور خوب اومدی از راه بسیار بقریون خدا که آفریدت

نکارم را پریشو خواب دیدم لب پائین لب بالا گزیدم
همون که از خدا میخواستم من پریشونیم شو در خواب دیدم

سر قلیون گلناری تو داری لب و دندان مرواری تو داری
سر شو تا سحر کردم بدورت چطور خوابی که بیداری نداری

اطاق رو برو قربون رویت که زنجیر اشکنم آبم بسویت
که زنجیر اشکنم بازور بازو که تا منزل بگیرم من بکویت

بی بی چون مست و من مست بی بی چون شدم دیوونه از دست بی بی چون
کمند از زلف بی بی چون بیارسد شدم بندی من از عشق بی بی چون

مخور آبی که از روی کج آبه مگیر یاری که میباش و ردو جایه
اگر صد سال ببالینش نهی سر مکش زحمت که آخر بی وفایه

سحر کاهون که از نزد بار کردم قطار لوک مست اوسار کردم
قطار لوک مست اوسار رنگین غلط کردم که پشت ور یار کردم

شویکه مار خونی زد بیایم زمین تا آسمان میشد صدایم
خبر ور صادر پیرم رسانید که بندد حجله نیلی برایم

شوشنبه نشون از یارم اومد دو شنبه قاصد دلدارم اومد
سه شنبه چشم براه و دل باعید که چار شنبه گل بیخارم اومد

سیاه چشمون بده يك آب خوردن ببالینم بیا در چون سپردن
ببالینم بیا سیرت به بینم که تا آسون دهم چون وقت مردن

۱. لوک شتر مست که همان بخنی باشد

غمم غم همدمم غم مونس غم غم هم صحبت و همراز و محرم
غمم با که بگم یا که نشینم مریزاد باریک الله مر حبا غم

بنادونی گرفتم کوره راهی ندونستم که می افتم بچاهی
بدل گفتم رفیقی تا بمنزل ندونستم رفیق نیمه راهی

الا دختر ترا ماه میتوان گفت قدرت را لام الفلا میتوان گفت
برای خاطر خال لبوت ترا سردار زنها میتوان گفت

نی هفت بند صدائی داره ابول همه دردی دوائی داره ابول
همه ور کشتن عاشق رضایند که عاشق هم خدائی داره ابول

الا دختر فدای رنگ و بویت فدای غنچه زبر گلویت
بروراز دلت با مادرت گو که فردا شو میایم گفتگویت

خندایا پریده پرواز گیرم دم دروازه شیراز گیرم
اگر شیرازبان با من سازند جلوی اسب شاه طهماس گیرم

الا دختر که موهای تو بوره بجموم میروی راه تو دوره
بجموم میروی زودی بیائی که آتش بردلم مثل تنوره

برای خاطر رفتن بیفداد
گر فتم شیشه و از دستم افتاد
الهی شیشه گر شیشه نسازی
که راهم دور و کارم مشکل افتاد

درخت باغ تو سبزه همیشه
خراشیدی دلم را مثل شیشه
رفیقون قدر یکدیگر بدویند
اجل سنگ است و مردم مثل شیشه

الا دختر ترا میخوام چه میکی
چرا با قوم خویشونت نمیکی
بگیرم قاصدی پیشت فرستم
جواب قاصد ما را چه میکی

الا دختر نقاب بسته داری
بزر چادرت کلدسته داری
ازین کلدسته ات يك گل بماده
که صد پیرو جوان دل خسته داری

الا لوک سیاه یالت بنازم
بروی شانه ات قصری بسازم
سحر که گر مرا منزل رسونی
خودم زرگر شوم ز نکت بسازم

اگر یار مرا دیدی بخلوت
بگو ای بی وفای بی مروت
گریبون من از دست تو چا که
نخواهم دوخت تا روز قیامت

پسر عمو خدا تقدیر کرده
خدا تقدیر بی تدبیر کرده
نصیب مردمون گوگ و کبوتر
نصیب ما کلاغ پیر کرده

نکار نازنینم اهل دردم
اگر کشته شوم از تو نکردم
اگر کشته شوم از تیغ الماس
بخون جولون ز من دور تو کردم

بیالای سرم افتاده ماری
چطور ماری که سر دارد هزاری
تموم گوشت جونم را گزیده
بیا دلبر که پا زهرش تر داری

دلی دارم دلی دارم پر از غم
نه يك جو از دلم غم میشود کم
نه دستم میرسد اون گل بچینم
نه اون سرو بلند سر میکنند خم

اول باد و دوم باد و سوم باد
که چارم میروم ور حاجی آباد
برای زلف یار مه-ربونم
تراشم شونه از چوب شمشاد

نکار نازنین چرخو^۱ مکردون
مرا از راه بندر رو مکردون
مرا از راه مبر خواهی نخواهی^۲
سرم چون بچه درگاه چو^۳ مکردون

نکار نازنین سبید ربالی
مرا انداختی رفتی محالی
مرا انداختی رفتی تو خالی
نکفتی دلبرای جای تو خالی

سفر کردی سفر رادور کردی
دلم را خونه زنبور کردی
دلم را خانه زنبور نه چندون
که زنده زنده ام در گور کردی

شوی دریم^۴ شبی در بیدروم^۵
شور سیم به دارزین^۶ میونم
شو چهارم به تهرود^۷ خرابم
شو پنجم به راین^۸ یا چنارم^۹

۱- چرخو: چرخ ۲- گاهچو - گاهواره - گهواره ۳- بم یکی از بهترین شهرهای کرمان است ۴- بیدرون در دوفر سنگی بم از راه کرمان ۵- دارزین درشش فرسنگی بم از راه کرمان ۶- تهرود در ۱۴ فرسنگی بم ۷- راین در ۲۱ فرسنگی بم ۸- مراد چنار پست که لطفعلیخان زند شمشیر خود را با چنار زد و برید پس گفت افسوس تو میبری بختم نمیره!

شو شیشم بماهون^۱ یا مزارم شو هفتم بکرمون تنگ یارم

خبر اومد چغوت آباد^۲ درو شد نموم روغن جونم و او شد

بگرمای بلوچستان دچارم ازون روزی که این بختم بخوشد

سکینه خانم از آو^۳ میایه کرو بسته خود نر گو میایه

خود نر گو میایه دست بخنجر همراه ولش خسرو میایه

سکینه خانم برف سر کو سفید او میزنه تا بیخ ابرو

بهر که میرسه رخ می نمایه بمن که میرسه کج میکنه رو

بخواب ناز بیدم رفت سکینه نفس از سینه ام اومد بسینه

گذشت از سینه اومد تادماغم نشد بیرون دلم تنگه همینه

سر کوه بلند نالش بنالش چطور بی تو گذارم سر بنالش

اگر بی تو در ابریشم بخوابم همیشه میکنم فریاد و نالش

نمیدونم که نادونم که کرده خودم قصاب قربونم که کرده

خودم زندون بون گذخدایم نمیدونم بزندانم که کرده

۱ - ماهان مزار شاه نعمت الله ولی چغوت آباد نرماشیر اول خاک بلوچستان

ملک مهمی است و کنجشک را در کرمان چغوت میگویند

شوی رفتم بهمومون پدر زن شراب کهنه و بانون ارزن

هنی يك لقمه از نوش نخوردم کمونم داد و گفتا پنبه ورزن

بز قرمز بیا شیرت بدوشم کنم کاچی^۱ و چون طفلان بنوشم

به کاچی کردن شیرت نچندون خود ترا من بدلبر میفروشم

دلم میخواد ازون قلیون ازاونی ازون جومی که دلبر میخورم می

دلم میخواد بز دلبر چرونم چوموسی کوسفدوراکنم هی

الاسب سیاه بلغار و بلغار طالات کتم زین تو بلغار

درون ساعت که بر یارم رسونی توجوبشکن و من بوس از لب بار

از اینجاتا بکرمون شش گذاره گذار شیشمی نقش و نگاره

که هر کس که خبر آره زیارم جوونیم را بدم نقشش بیاره

بیا باد و به بر تیر از کمونم به پیش دلبر شیرین زبونم

بگو حیدر سلامت میرسونه به نرس آخر از این آه و فغونم

نمیتونم غمت بردارم از دل نمیتونم بسازم دور منزل

نمیتونم دمی بیتو نشینم دو پایم تا بز او مانده در گل

۱ - غذائی است که با آرد و شیر درست کنند .

به بین ابول به بین از شو چه رفته
که بلبل راز دل میکه بر گل

ستاره سر زدو رائی شدم من
رفیق کفتر چاهی نچندون

عزیزم شهر بانو رفته در مون^۱
بپای نازنینش خار رفته

غریبی رفتم و بنگر (؟) هوارا
بامید کسی من دل نه بستم

غریبی رفتم و جنت وطن نیست
اگر شیرو شکر غربت بنوشی

شدم پیرو ندیدم روی دلدار
فغان از عاشقی و ناتوانی

نبات ریزه داره دلبر من
سر شو تا سحر دورش بگردم

۱ - درمون بوته ایست که در درمنه باشد. یعنی بچیدن درمنه رفته.

ستاره آسمان بلغار سوزه^۱
دل دلبر بسوزه یا نسوزه

بگردم بون به بون تا بون دلبر
نشینم تا ورم بیدار کرده

بیابون تا بیابون کله میش
الهی بشکنند دست نمد مال

غریبم من غریب سبزوارم
یکی میبود خیر میداد بدلبر

سیاه چشم سیاه ابرو سیاه خال
فراوشم مکن خوبم نگهدار

از اینجا تا زواره چل کنداره
که هر کی که خیر از یارم آره

خداوندا غریب کازروم
همه میکن برو ترک ولت کن

۱ - بلغار سوز اشاره بر تک سرخ شفق در وقت غروب ۲ - ظاهراً مراد

ستاره‌های برج میزان است

بخواب ناز دوش او مد تگارم نشسته بی تکبیر در کنارم
دودست اول محبت کردم کرد دوم پرسید حال روزگارم

شب مهتاو که هم رنگ ولم بید جواب یار دادن مشکلم بید
جواب یار دادن حرف مردم که حرف مردمان بار دلم بید

شب مهتاو میخوامم دگر هیچ جمال یار میخوامم دگر هیچ
بروی سینه خوش خط و خالش بیک شو خواب میخوامم دگر هیچ

بگردم کوه بکوه پوزه به پوزه بگیرم پیرنی یارم بدوزه
اگر اون پیرنم یارم ندوزه زخم آتش همه عالم بسوزه

ولی میخوام که ملازاده باشه کتاب عاشقی را خوانده باشه
همان وقتی که در قبرم سپارن بیالیت سرم استاده باشه

شو آیم نیم شو آیم هر شو آیم اگر بندن درم از بون در آیم
زاره گر ببرن هر دو پایم ز زانو گر نیایم بی وفایم

خوشا سیدو^۲ خوشا باغای نازش خوشا سر چشمه و سایه کنارش
همونکس که بسیدو زن نکیره

۱ - با دو بیتی سوم صفحه ۲۸ شبیه است ۲ - سیدو با یای مجهول نزدیک بیوند

دو پنج روزه که جبراً^۱ میکشم ول قطار لوک تنها میکشم ول
قطار لوک بارش روغن زرد برای سرو رعنا میکشم ول

دو چشمونم بچشمون ول افتاد چو مهتابی که بر شاخ گل افتاد
شتر دارون شتر لنکر بگیرین که راهم دور و کارم مشکل افتاد

بر روی ترا دیدم و رفتم به بهلولیت نخواهیدم و رفتم
مثال پایه ابر بهاری بخود کشتم بیا ریدم و رفتم

مسلمانون دلم شیداست امشو ولم رفته است و ناپیداست امشو
بزیر چشم من گندم بکارید که آب چشم من دریاست امشو

درخت سرو بیدم گنج ویشه^۱ تراشیدن مرا از ضرب نیشه
تراشیدن مرا قلیون بسازن که آتش بر سرم باشد همیشه

سیه چشمی که در خلار^۲ دیدم نه در ترک ونه در افشار دیدم
سیه چشمی که خواهون دلم بید بکنج خونه نجار دیدم

سر کوی بلند من باشم و تو بلور و بارفتن من باشم و تو
در اون وقتی که سدرم را بریزن میونه کفن من باشم و تو

۱ - ویشه یعنی بیشه ۲ - خلار شیراز که شراب آن بخوبی معروف است



دوتا دختر در این قلعه جوونه
یکی سبز و یکی باریک میمونه
بقربون سر سبزه بگردم
که سودا با همان باریک میمونه^۱

سرت از قلعه در کن آدمم یار
لبت شهد و شکر کن آدمم یار
لبت شیرو شکر با مغز با دوم
دمادم تازه تر کن آدمم یار

به بیلاق و بکوهساره ول من
نداره او خبر از این دل من
الا ای باد بیغمومی باو بر
بگو افتاده غربت منزل من

نگار نازنینم اهل دردم
اگر کشته شوم از تو نگردم
اگر کشته شوم از خنجر تیز
بخون جولون زتم دور تو گردم

دوتا دختر باین کو تاله میگرد
مرامید بدو چوگون^۲ سایه میگرد
بیا بنشین باغ سایه آفتو^۳
که همدم دماغ^۴ مارا تازه میگرد

الا ناد و الا باد و الا باد
سلام من رسون ور شاخ شمشاد
بگه دلج - لامت می رسونه
امان از نوسه های کج ساواد^۵

خودم نالم که خیر الله بیابه
خود است کهر همراه بیابه

۱- کدا؟ قافیه مکرر است ۲- چوگان یعنی زلف ۳- سایه آفتاب ۴- همدم نام معشوقه است ۵- ساوات یعنی : ساباط کوچه رویوشده

کلیجه بر کنه بالای زانوش
خود عموش عزیز الله بیابه

سه تا دختر بدیدم راه کاشون
یکی سبزو یکی سه رخ و زده افشون
سه تا بوسه طلب کردم از افشون
یکی صبح و یکی ظهر و یکی شوم

الا دختر نمیشناسی خدا را
چرا کم کرده راه وفا را
سگی را بسته دالون خونه
نمیشناسه غریب و آشنا را

دوتا کفتر بدیم در طاق دالون
خوراکم دونه بید و آب نارون
الهی خیر نه بینند تور دارون
گرفتند جفت من رادر بیابون

عجب آب و هوایی داره شیراز
پسین دلگشایی داره شیراز
عجب دلگشا و صبح دلگیر
عجب شاه چراغی داره شیراز

رهم دور است و بیتدبیر مشکل
بجنگ شیر بی شمشیر مشکل
بیا بنشین بگویم یک حدیثی
زن جاهل^۱ به مرد پیر مشکل^۲

دو چشمونت چراغ ملک ری بی^۳
دو چشمونت پیاله پرزمی بی
همی وعده دهی امروز و فردا
نمی دونم که فردای تو کی بی

۱ - مقصود زن جوان است ۲ این دو بیتی شهری است و قدیم هم نیست ۳ - این قوافی در اصل (بید) بود ولی بناسبت قافیه چهارم اصلاح شد - بی: یعنی (باشد) و این کلمه در دو بیتی های منسوب بیاباطاهر و غالب فلهوبات دیده میشود .

شبی که منزلم پای گذاره
نچیدم هیزم و کفتم بهاره
یکی چوب‌گرین بردست رستم
رها بر دیده اسفندیاره^۱

نگار من لب‌بون او مد و رفت
دوباره بر تنم چون او مد و رفت
خداوند ابمیرند قوم و خویشش
نگارم چشم گریون او مد و رفت

خدایا کی بشه ماهم سرآیه
صدای کفش پای دلبر آیه
بروی دیدگانم پل به بندید
که شاید یار از روی پل آیه^۲

دلم میخواد جوونی و شوتار
کمر بندم برم بر دیدن یار
زنم بهلو به بهارویش نشینم
شوداو نازنین از خواب بیدار

خودم مرواریم در میشناسم
میون خارها گل میشناسم
خودم سوداگر کل جهونم
زن مقبول بچادر میشناسم

الیجه پوش بقربون لبونت
رخت بنما که مردم از غمونت
رخت بنما که داغم تازه کردی
سرو چون میدهم بر کفتگویت

الا دختر تو ماه دخترونی
انار میخوش ما از ندرونی

۱ - مناسبت این بیت بابت اول معلوم نشد ؟ ۲ - کذا ؟

زره بر کردنت گوشواره بر گوش
همون ماه میون آسمونی

بیا دختر کلمی چینم ز باغت
که می میمرم بدل میمونه داغت
اگر روزی دو صد بارت ببینم
که از مرغ هوا کیرم سراغت

از اون بالا میا یار غزلیوش
شکر گنج لبونش میخوره جوش
اگر شدنک هندستون فروشم
نمیشه قیمت یک طاق ابروش

ترا میبینم و میسوزم ای ول
عرق از بنددل میریزم ای ول
اگر دونم ترا ورم نمدین
تراوردارم و بگریزم ای ول

بگیرم چکمه زرد طلالی
بگیرم قاصدی از مرغ و ماهی
ول بالا بلندم کی میانی
ول بکافرستون گشته ول

نو که دسمال مشکلی بسته ول
چرا از قول خود ورگشته ول
مرا کشتی جوی رحمت نیومد
مگر نو کافرستون گشته ول

دلم میخواد که آوازم کنی یار
هر آوازی دو صد نازم کنی یار
دلم میخواد از این شبهای مهتاب
بروی سینه ات خوابم کنی یار

شب ابراست و ابر پاره پاره گرفتم بهر یارم گوشواره
اگر گوشواره در گوش نکند چه جگرها خون شود دل پاره پاره

دو بستون سفید و سینه پر خال^۱ بیوشون که کبابم کرده یار
بیوشون که دگر هیشکی نه بینه^۲ بمونه ورم من مسکین غمخوار

ستاره آسمون چرخ فلک بی دواى درد من اون دخترک بی
الهی مادرش داغش نه بینه بسی از برك گل نازکترک بی^۳

نی هفت بند صدائی داره آخر که هر یاری خدائی داره آخر
همه میکن که عاشق کشتنی بی^۴ که عاشق هم خدائی داره آخر

بقربون قدر بالای قافت^۵ مرا کی میبری ورسیل باغت
مرا وقتی بیر که کل بچینم زنم چه چه بگردم دور باغت

غریبی رفتم و از تو گذشتم دو چشم سیل می سارید بستم
دلیکه صبح وشو یاد تو میکرد خدا صبری بدل دادم نشستم

۱ - در ایلات سابقاً رسم بود که خال میکوبیدند و زنها بیشتر بصورت و سینه خود خال میکوفتند ۲ - هیچکس ۳ - در اصل ردیف یید بود و بتناسبت معنی اصلاح شد ۴ - بی یعنی باشد اصل یید ۵ - قاق در اصل کاک انتی فارسی است بمعنی نان خشک و اینجا مراد ضد فربه یعنی نازک و باریک است ۶ - سیر

سرم در ملك فیروزه^۱ خدا یا دلم و ریار میسوزه خدا یا
از اون ترسم که در غربت بمیرم کفن ورم من که میدوزه خدا یا

بلند بالا ندیدم کامی از تو کشیدم سال و مه بد ناهمی از تو
کشیدم سال و مه پایت نشستم ندیدم بی وفا پیغامی از تو

سر دستت عقیقه یا بلوره لب لعنت نه شیرینه نه شوره
بده يك بوسه از کنج لبونت لب لعنت خوراك مارو موره

قد سروت الهی خم نکرده^۲ دل شادت الهی غم نکرده
ستمهائیکه که بر پات کشیدم بدورش در جهون آدم نکرده

اگر زر داشتم ول می گرفتم چون خوب و خوشگل^۳ می گرفتم
بروی سینه نرم دلا روم کبوتر وار منزل می گرفتم

۱ - مقصود فیروز آباد فارس است ۲ ظ : نهینه و مصراع چهارم الهی در جهان آدم نهینه ۳ - این دو بیتی تازه تر بنظر میاید بتناسبت لغت خوشگل زیرا این لغت خیلی تازه است و از کلمه (خوش شکل) که در شر دوره مغول هند متداول شده بود بتضعیف ساخته شده است (از اشارات استاد محترم آقای ملک الشعراء بهار)

اگر خشخاشی گردد استخونم
همون قولیکه که دادباتو زبونم^۱
اگر صد دلبر جونی بکیرم
تو باشی دلبر شیرین زبونم

اگر مردیم بمیریم هر دو تامون
به بندند قبر جفتی از برامون
اگر مردیم بمیریم موسم گل
گل و بلبل نشینند در عزامون

فلک دیدی که با جونم چها کرد
غم عالم نصیب جون ما کرد
غم عالم همه ربك بیابون
فلک ور چیدو بردامون ما کرد

نکار من نشسته بر لب او
همی شونه زنه بر زلف پرتو^۲
دلم میخواست ز من زانو بزانش
عجب ابری گرفته روی مهتو^۳

فلک دیدی که سردار غم کرد
برای بیخانمون و همدم کرد
برات غم نوشت و داد بدستم
که سرگردون بدور عالم کرد

نکارینا نکارینا نکارا
شکستی شیشه عهد و وفارا
که من از کودکی دل بر تو بستم
نتونستی نگهداری تو ما را

۱- ظ : دادم با تو اونم ؛ بشناسبت نفس معنی وقایه مصراع چهارم .

۲- پرتو یعنی برتاب بر چین و خم ۳ مهتاب

گل سرخ و سفید و زرد ولاله^۱
بدنبات کشم صد آه و ناله
اگر دونم ترا بر من نمیدن
خودم ساقی شوم چشم بیاله

اگر تو گوهری من کهر بایم
اگر تو کودکی رویت همیشه
اگر تو نقره منم طلا بایم
بمن وعده بده پیشت بایم

سیاچشمی که دیدم در (اری) بید^۲
جمالش طعنه بر مهتاو میزد
بلی او زن نه بید جور و پری بید
دو چشمونش سهیل و مشتری بید

سحر بیدی که بار از بندر او آمد
جوون خوش خطی سوداگر او آمد
خبر ور بار جونی می رسونید
که روشنائی بچشم دلبر او آمد

بخواب ناز بیدم ارمد نکارم
اول دست محبت گردنم کرد
بصد عقل و ادب شد در کنارم
دوم برسید حال روزگارم

گل سرخم گل سرخ آلاله^۳
بدنبات کشم صد آه و ناله
اگر یکشو بیائی در کنارم
خودم ساقی شوم چشم بیاله

۱ - اینجا لاله یعنی اصلی آن که رنگ لعل یعنی سرخ روشن باشد آمده

است . و لغت لعل و لال و لاله و الاله باها ، تصغیر یاها ، نسبت یکی است .

۲- اری دیه کوچکی است از دهات مهاباد اردستان کاشان .

۳- الاله یعنی سرخ لعلی . رک : دو بیت (۱) همین صفحه

سر زلفت جدا کن او مدم من نگاه ور خط راه کن او مدم من
 بده دستمال دستت مشتاقچی برو شکر خدا کن او مدم من

سرِ راحت بریزم نرعمه قند بریزم اشک خونین تا کمر بند
 که هر کی ما تو از هم جدا کرد نمیره تانه بینه داغ فرزندی

بچشم انتظار است ای برادر دو دستم زیر بار است ای برادر
 بیا تا سیر دیدارت به بینم که دنیا بیقرار است ای برادر

دل میخواد ' دلیم یک مادیونی سمندی کتره باریک میونی
 سوارش شم ' بگردم دور عالم بکیرم سبزه باریک میونی

عزیزا ترک جانان میتوان کرد نمیتوان ترک یار مهربون کرد
 دل اینجا دلبر اینجا من مسافر سفر بی دلبرم کی میتوون کرد

بقریبون سر و سیمات کردم بلا کردون سر تا پات کردم
 چو دکمه سر نهم بر روی سینت چو قیطون دور پستونات کردم

عرقچین چین چهار چین دار یارم دوازده بند کاکل در کنارم

۱- شم یعنی بشوم

دوازده بند کاکل حلقه حلقه عجب صبر و تحمل داره یارم

بیا دختر بیا چار ساله دختر قد چار شونه چارده ساله دختر
 اگر صد شو بیهلوبت بخوابم خوابش از نماز و روزه بهتر

پسینی واپسینی واپسینی بشیرینی یار من کسی نی
 بشیرینی یارم چار چیزه نبات و میخک و هل دارچینی

الاولوك سیاه بار تو قنده بزنی قلاج^۱ که منزل نایبند^۲
 بزنی قلاج هرچی میتوونی سر^۳ بالا بلند پیش تو بنده

الاولوك سیا یالت بنازم بروی گردنت قصری بسازم
 اگر امشو بر یارم رسونی خودم زرگر شوم زنگت بسازم^۴

بدرگاه خدا بید آر زویم که یکبار دگر آئی بسویم
 زنی لب بر لبم زانو بزانو بریزه شبنم زلفت برویم

همه یار دارن و بی یار ما ئیم لباس کهنه در بازار ما ئیم

۱ - قلاج نفس شدید زدن آدمی و حیوان ۲ - نایبند قصه ایست میان لوط

کرمان و خراسان ۳ - کذا؟ ظ: ول بالا بلند ۴ - شبیه باین دو بیتی در صفحه

۴۲ نیز ذکر شد.

همه دارن لباس کدخدائی نمد پوش قلندر وار مائیم

بیا مرغ سفید سینه چاکم اگر امشو نیائی من هلاکم
اگر امشو نیائی تاسحر خوان بفردا تیغ افتو زیر خاکم

سه پنج روزه که از یارم شدم دور بچیروت^۱ خراب رود خونه شور^۲
که هر کی [که] من از یارم جدا گرد زبوتش لال کرده دیده اش کور

بقر بون گلوی پر براق بیا بنشین که مردم از فراق
اگر روزی دو صد بارت به بینم ز مرغون هوا کبرم سراغت

از اینجا تا به پیش راه دوره در اینجا ماندن ما جبر و زوره
کسی میدود خیر میداد بیارم که شربت خونه ما آب شوره

فسا و جهرم و شش بند کلوار^۳ همیشه قیمتش يك موی دلدار
اگر دیوون ببخشم بند کلوار قبولم نیست غیر از دیدن یار

شب شنبه که از یزد بار کردم شکر ور بار گل سر بار کردم

۱ - رودخانه جهرود نزدیکی قم است که عوام آنرا جبروت گویند (۲) رودخانه شور هم نیز مابین قم و طهران است (۳) کلوار بلوکی است در شیراز

برای دختر گبر بهودی سه سالست بی مواجب کار کردم

نمیدونم چرا جونم غمینی مگر داری فراق نازنینی
عزیزم بد مکن تا بد نه بینی میافشون تخم بد تا بد نچینی

عرقچین سرت رایاره بفرست جواب بنده را یکباره بفرست
اگر از مادرت اندیشه داری خودت بنشین برادرزاده بفرست

گل سرخ و سفید از من رمیدی مگر حرف بدی از من شنیدی
موکه حرف بدی با ول نکفتم چرا مهر و محبت را بریدی

گل سرخ و سفیدم کی میائی بنفشه برک بیدم کی میائی
تو کفتمی گل در آیه من میایم گل عالم تموم شد کی میائی^۱

عزیزم بر دلم از غم غباره همیشه این دلم با غم دچاره
دل من میل ور شادی نداره خرابه میل آبادی نداره

دلم میخواد غلام شاه باشم چو چرخ نو بروی چاه باشم
چو چرخ نو بروی چاه کهنه ستاره هم قبیل (؟) ماه باشم

(۱) قافیه خرابست و شعر دست خورده است

رفیق دیشوی امشو کجائی نهادی بر دلم داغ جدائی
اگر دونم که آخر مال مائی بسازم قصر و ایوون طلائی

دلم قفلست و قفلش وا همیشه کلیدش کم شده پیدا همیشه
کلیدش مکه و قفلش مدینه که شهنه^۱ میکشه اسب سکیه

مکر دریا نهنگه این دل من مکر شیر و پادکده این دل من
بزن خنجر تو اندر سینه من ببین آخر چه رنگه این دل من
دو بیتهای کریم خان^۲

کریم خان عزیز کاکای خسرو تو سنگر بسته بالای ده نو ؟
کریم خانم سوار کرکری بی کریم خانم چو تیغ جوهری بی

کریم خانم نشسته با دل تنگ همه میکن کریم خان خورده تنگ

جواب

نه تنگ خوردم نه بوی تنگ شنیدم غم الله خانم کرده دل تنگ

۱ - یعنی : شبیه ۲ - در تابستان سال ۱۳۱۳ که از طرف وزارت معارف افتخار جمع آوری ترانه های روستائی ایران باین رهی داده شد در صفحات **کاشان و نطنز و اطراف اصفهان** دو بیتي های زیر را که شماره آنها به ۷۴ میرسد در (ایانه) که یکی از بهترین بیلافت کاشان است محمد چریان که معروف بحد نه نه سکینه آسیابان می بود برای بنده خواند که عین آنها از نظر خوانندگان میگذرد . کوهی کرمانی

تفنک خوانم که کار لار باشه چو قنداقش زبون مار باشه
تفنکم بد نه بید و سرسری زد سر سیصد قدم يك كفتري زد

بیا ای یار آهو خوش کس من^۱ کمر باربك و تنباکو کس من
بغل وا کن مرا نوی بغل گیر که شبها برده خواوازچش من

شب شنبه است امشو نیمه ماه نیت کردم نشینم بر سر راه

جواب

نه نیت کن نه بنشین بر سر راه که دلبر میرسد امروز و فردا

الا دختر بقربون صدایت که من عاشق شدم بر چار جایب
دو چشمون سیاه و زلفکات سر دست سفید و ساق پایب

دلم میخواد بغل تنگت بگیرم دو نارنج از سر چنگت بگیرم
هزارون من برات بوسه دارم که از کنج لب قندت بگیرم

سرشو بید فرستادم دو لاله نشستم تا خروس او مد بناله
دلم از میوه باغ تو میخواست بیباغ دیگرم کردی حواله

۱ - ظ شعر معشوش است . بیا ای دلبر آهو وش من ؟

ازین کوچه بدو دو میروم من به پیشواز گل تو میروم من
اگر دونم گل تو مال مایه بسی منزل بیک شو میروم من

سیه چشمی و را این کوچه گذر کرد شمال کاکلش ما را خبر کرد
بدل گفتم عرق چینش بدوزم لبم خندید و عالم را خبر کرد

دم صبح است و مشغول نمازم از این کوچه گذر کرد سرو نازم
زبونم قل هو الله را غلط گفت خداوند در این معنی چه سازم

سیه چشمی که چشمک ورم انداخت مرا از کودکی توی غم انداخت
که بیدم کودکی و طفل نادون چنین آتش که بر جون من انداخت؟

درختی خم کنم بارش بچینم جوون و جاهلم تا کی نشینم
جوونم جاهلم عمری نکردم بعرف نا کسون تا کی نشینم

گل سرخ و گل زرد و گل یاس عجایب دختری همسایه ماست
نه برهانش میدهند نه میفروشند غنیمت هست که سایش و رسر ماست

بقریونت شوم ای یار جوانی بنفشه میکنی جون هستونی
بقریون بنفشه کندن تو که دوست را جای دشمن میشونی

۱- قافیه مکرر است .

بقریون غریبی رفتن یار بمیرم تا نه بینم داغ ای یار
تموم جاهلون از غصه مردند از این کج بستن دسمالت ای یار

سلامت میسونم دونه نثار بقریون تو کردم نازنین یار
میون صد جوون دل ورتو بستم مکن نامردی و خوبم نگهدار

سلام و صد سلام ای کبک مستم بیبازی برده دسمال دستم
بیبازی برده خوبش نگهدار که از روز ازل دل ورتو بستم

شو مهتو که مهتابم نیومد نشستم تا سحر خوابم نیومد
نشستم از سر شو تا خروس خوان همون یار بغل خوابم نیومد

دلم اندر غریبی وا همیشه یکی همدرد من پیدا همیشه
یکی همدرد من قفلای رومی کلیدش کم شده پیدا همیشه

درخت آلبالو میشوم من غلوم شهر بانو میشوم من
همون وقتی که از حموم در آبه جلو پاش آب و چارو میشوم من

۱ - کج بستن دستمال در دعات دختران جوانی که نامزد دارند دستمال را بطوری خاص بسر می بندند و میروند نزد نامزد خود و این نشانه این است که او را دوست دارند .

لب بون او مدی چادر طلائی سرو کردت بعاشق مینمائی
سرت بسا کردت عیبی نداره همون عیبی که داری بی وفائی

لب بون او مدی چادر سر انداز مرا طوق طلا کن کردن انداز
اگر طوق طلا قریب نداره مرا فیروزه کن گنج لب انداز

من از انگشتر دست تو بیدم میون پنجه و شست تو بیدم
اجل او مد که جونم را بگیره ندادم چون که یابست تو بیدم

بنام رسم آئین فلک را فرو ختم شال و بر کردم قدک را
بگردم تا بجورم^۱ چشم مشکى بشویم هر دو دست بی نمک را

ول من در حصاره وای بر من بدورش کرک هاره وای بر من
کلید باغ شفتالوی دا-بر بدست پیر زاله وای بر من

نگارم و رلب بون او مدو رفت دو باره ورتتم چون او مدو رفت
یکی بیدی خیر دادی یعقوب که بوسف سوی کنهون او مدو رفت^۲

سر کوی بلند صد داد و بیداد صدا بر هم زدم شیرین و فرهاد

۱- بیدا کنم ۲- این چهار بیتو نیمه شهری است.

صدا بر هم زدم هو هو بگریم زدست عاشقی صد داد و بیداد

بسه پیش باغ دیدم ماه نو را زدم قمچی و شل کردم جلو را
زدم زانو بزانو برج دولت بامید خندا بردم کرو را

بزن ای را که میسوزه دل من کفی دریا و آب دیده من
همو وقتی که طالع می نوشتند کجا بید طالع خفتیده من

سینه چشمی که دیدم در آباده هنی دستش بدست کس نداده
برادر تانوونی خدمتش کن عجب شاخ نباتی وعده داده

رسیدم بر در دالوت ای ول شنیدم کرکر قلیونت ای ول
لب ترازه بر روی نی نهادی بقربون لب و دندانوت ای ول

خبر او مد که تنباکو و افتاد که همسایه همسایه نمیداد
یکی بیدی خیر میداد بیارم که بار لوک میکرد میفرستاد

نگارینم لب قلیون^۱ گرفته دو دستش ورنی قیلو^۲ گرفته

۱- قافیه چیز دیگر بوده است ۲- قیلو یعنی غلبان

بیارید آب گرم دستش بشورید که دستش بوی تنباکو گرفته

دلم میخواد بگیرم مادبون^۱ی سمندی کزه باریک میونی

زنم شلاق بگردم دور عالم بجورم دلبر شیرین زبونی

شبیکه منزلم کوه بخوبی^۱ سرم در پیش اون داهر گروبی

برید ورپیش یارا حوال برسید ول من حال و احوالت چطوبی

تکار بنم نشسته صحن خونه که هر دم میزنه چوکان^۲ بشونه

همون آبی که از زلفش بریزه بمثل مرغ چینم دونه دونه

تو درلاری و من از لار سیرم تو در بیلاغ من در گرسیرم

بخور از آب بیلاغ نوش جونم که من از آب بیلاغ بی نصیبم

سهول دارم که هر سه پیرنش گل یکی کوك^۳ و یکی تیهو و بلبل

نیت کردم که تیهو را بگیرم که کوك از کوه بناله بلبل از گل

بنال بلبل بنال بیچاره بلبل دهنوت تنک و همچون غنچه گل

۱ - یخو - یخ آب نام کوهی است . ۲ - یعنی زلفها را شانه میزند چوکان کنایه از زلفست . ۳ - کبک .

بیا بلبل بنالیم هر دو تامون تو بخش گل بنال من بخش بلبل

بری داغ جدائی دارم از تو سراغ مومیائی دارم از تو^۱

صدوسی و سه خنجر خوردیم سراغ مومیائی دارم از تو

الیجه پوش بقربون لبونت که بوی میخک آبه ازدهونت

تموم مال و اموالی که دارم فدای بوسه نیمه شبونت

بگو هسار وطن چشمونم افتاد دوباره آتشی بر جونم افتاد

فراق دوریت دارم بسینه یکایک رخنه بر دندونم افتاد

در این کودال افتاده غباری ولایت را نگاه دار گذاری

ندارم قاصدی یدشت فرستم که راه دوره ندارد اعتباری

بهار اومد که من هست بهارم چو لوك مست سردار قطارم

همه لوکان دوصد من باردارند من مسکین فراق یار دارم

دلم دردو دلم دردو دلم درد برویم وا کنید باغ گل زرد

برویم وا کنید هرگز هجندید غریب بیکسم رنگم شده زرد

۱ - مکرر است و اصل افتاده است

در اینک شفا قیامت است که برای دوتی با شدم سفره اول از از روی صدای آقایی که می گوی که نیت خود بقیه را از دست می راند
 که در دردم امید است منتعال نمی که آقایی که می گوی برای صبح آوری فعلی است که در این زمانه در اصفهان واقع شود
 ۱۳۰۳ هجری قمری

در اطراف کرمان

♩ = 72

از آن بالا سایه جانکه زردم

تو که باغ گل از خود نداری

بنده ام

تاشانی نداده باغ مردم

نیزاره بخوام روی مردم

نری درختیاری

♩ = 80

سبب روان سایه پید

چشم در چشم بارانقده و خنده

بنده ام

دعا از من بپس بر رویه
 دلی که از دلی بچسب بر خنده

ساربان کرمان

♩ = 140

شتر از بار سینه از دل

بنده ام

شتره ناک که من با دم کرده

شمارم که دور شادم از دل

بنایم هر دو مان منزل منزل

ول بالا باند ساز نینم

دلم میخواد گل رویت بچینم

گل رویت بچینم موسم گل

نکار پا یقی بیدارم امشو

ز عشقت تا سحر بیدارم امشو

اگر امشو گل رویت نه بینم

بجون تو که جون میسپارم امشو

الا دختر بقریون صدایت

بقریون صدای گوش پایت

بقریون قدمهای بلندت

بیا بنشین که جون من فدایت

الا دختر تو ماه آسمونی

تو ماه آسمون بی ستونی

نداری بکسر جو عیب و نقصی

همین از عاشقت جان میستونی

دو چشم مست داره دلبر من

کشیده خنجر او مد و رسر من

کشیده خنجر و خونم بریزه

نشونه در عزایم مادر من

الا دختر قد چار شونه داری

کنار جوی باد^۲ خونه داری

همون خونه که رو و رقبه دونم

خودت مست و مراد بوونه داری

شو تار و ره دور و خر لنگ

که بارم شیشه و میترسم از سنگ

۱- کفش ۲- مقصود مه آباد اردستان کاشان است.

جواب

تو که از بار خود اندیشه داری چرا و ربار مردم میزنی سنگ

سخن گویم سر کوه دماوند بحق ماه پری حق خداوند
همونکه ما و تو از هم جدا کرد نمیره تا نه بینه داغ فرزند

مه بالا نشین پائین نظر کن کلامی ور غریبون مختصر کن
اگر عاشق غریب این دیاره غریبون را نوازش بیشتر کن

سفید مرغی بیدم ور شاخ بسته سیاه دستی زده بالم شکسته
فلک تیرم مزن بالم تو مشکن غبار بی کسی ور من نشسته

مراغم روز وشو اندر کمینه همیشه این دلم بی ول غمینه
همه میکن که گرمای زمینه خودم دونم فراق نازنینه

دلی دارم ولی دیوونه دارم هوای دختر ابیونه^۱ دارم
اگر ابیونگی وا من^۲ بسازه عجب گنجی در این و برونه دارم

دلم قفلست و قفلش وا همیشه کلیدش کم شده پیدا نمیشه
کلید آهنی با قفل رومی بهر دل میزنم دل وا نمیشه

۱- ایبانه - در بلزك نظری یکی از بهترین جاهای خوش آب و هوای کاشان
محسوب است . ۲- ورمین - در بهلویات همه جا بجای « بامن » و این
آورده اند و اصلاح شد

شو جمعه که یارم در مزاره عرق در زیر زلفش لاله زاره
خدا ابری بده بارون بیاره که یارم طاقت گرما نداره

شو ابراست بارون خواهد اومد جلو دار صفاهون خواهد اومد
جلو دار صفاهون با که شیراز که امشوماه تابون خواهد اومد

سیاه چشمی که من در لار دیدم نه در شهر و نه در بازار دیدم^۱
نه در شهر و نه در بازار لیکن سر سر چشمه خونسار^۲ دیدم

سیاه چشمی که چشمک ور من انداخت مرا از کودکی توی غم انداخت
مرا در کودکی و طفل نادون عجب یابندور پای من انداخت

ترا میخوام و گر نه یار بسیار گلی میخوام و گر نه خار بسیار
گلی میخوام که ورسایش نشینم و گر نه سایه دیوار بسیار

جواب

اگر یار منی هموار بسیار و گر نه یار نسا هموار بسیار
اگر یار منی رسم بزرگون و گر نه خرس در خونسار بسیار

۱- نظیر این دو بیت در صفحه ۴۹ در جزء دویتی های کرمان با تغییری ملاحظه کنید
۲- خونسار که یکی از بهترین شهر های اصفهان در سابق بوده است اکنون
با کلیایکان و خمین (کمره) به ثلاث معروف و سرچشمه و هوای خونسار بخوبی
ضرب الثل است .

سحر گاهی بر قتم کوچه باغی میون باغ میسوزه چ-راغی
 بدیدم بلبلی مست و غزالخوان زده زانو، زانو وی کلاغی

شور مهتو که مهتاب ولم بی جواب یار دادن مشکلم بی
 جواب یار دادن حرف مردم که حرف مردمون بار دلم بی

خدایا زور خوبه زور خوبه قطار لوک و راه درر خوبه
 قطار لوک با اوسار رنگین که سودا بازن مقبول خوبه

سرت نازم خدا را یاد کردی دل ناشاد ما را شاد کردی
 اگر از عهد و پیمان ورنکردی خریدی بنده و آزاد کردی

مسلمانون دلم سخت جای بنده دراون خونه که ایوونش بلنده
 نشونش میدهم گر میشناسی دره خویش درخت نارونده

حسینا و گفتار رقیب

کلمی چیدم که هرگز کس نچیده بکازاری که بلبلی کم بریده
 گرفتم شاخه بی حد بلندی که هرگز دست نامحرم ندیده

جواب

حسینا کم بکن تعریف بارت که من بسیار دیدم این نکارت
 کمیزی از کنیزان ول من نمیدونم کجا گشته دچارت

باز جواب

تو که نسا دیده روی ول من چرا هر دم کنی منع دل من
 سهیل و مشتری ماه و ستاره بیایند هر سه پیشواز ول من

عزیزم وا عزیزم وا عزیزم نگاه کن ور دو چشم اشک ریزم
 نیائی گر ببالین من ای ول دگر از بستر غم ور نخیزم

نکاری در سفر دارم خدایا دو چشمی پشت در دارم خدایا
 دو چشمم شد سفید و دل نیومد نه کاغذ نه خبر دارم خدایا

خدایا تاب رنجوری ندارم زیبارم طاقت دوری ندارم
 ندونم این سفر کی میرسه سر که دیگر طاقت دوری ندارم

دو چشمونم دم دالون مدامه نگاهم انتظار صبح و شامه
 دویدم از شو گذشت ول نیومد خداوندا که عمر من تمامه؟

حسینا بارت اومد بارت اومد درخته میوه پر بارت اومد
 رسیده نو کلمت از راه شیراز گل نشکفته پر بارت اومد

دماغت چون قلم هموار واریش رخت مشعل [در] شبهای تاریک
 دو زلفت همچو شاخ قوچ جنگی که دارد جنگ با هر ترک و تاجیک

۱- خواننده این دو بیتها تا صفحه ۸۲ دایمی رضا (کوکی) کلیایکانی است که در تابستان سال ۱۳۱۵ در کوکد برای بنده خوانده است

از اون ساق سفید و کفش تنگت
خجیل ماتم از اون رخسار و رنگت
دو چشمت همچو چشم بازخونی
که با ما روز و شومی آبه جنگت

مه بالا نشین پائین نظر کن
نلامی و رغبون مختصر کن
که من هستم غریب ملک دشتی
غریبون را نوازش بیشتر کن

پری رفتی که جایت مانده خالی
بسوزم همچو کننده در بخاری
گل سرخی که تو دادی بدستم
خودت رفتی و گل ماند یاد کاری

زدست ول هزارون داد و فریاد
که ول داد آبرویم پاک و ر باد
اگر داد دلم با کوه بگویم
که کوه بی زبون آید بفریاد

تموم ملک دشتی ملک دشتی
در ایام جوونی خوش گذشتی
کجا رفتی تو ای روز جوونی
که دیگر پیش ما تو ورنگشتی

بیا دختر مکن تا مهر بونی
همیشه نیست بازار جوونی
جوونیم برفت از دست و بارون
نخواهم بی جوونی زندگونی

به نیجون او مدم مهمونتم ول
بکوه و دشت سرگردونتم ول

بیا راه خدا ز در نروتم
که از دوری تو حیرونم ای ول

همه تیجون نیون^۱ خوبند و مقبول
ازین آب رهوا مستند و شنکول
برم در وانشون^۲ منزل بگیرم
که دارم مردمون خوب مقبول

سفر رفته ول و من بیقرارم
خداوند نکارم ککو نکارم
اگر تا هفته دیگر نیابم
من از دوری ول جون میسپارم

الا ای همدم شیرین زبونم
که بودی راحت آرام جونم
برفتن و سفر ما را نبردی
بود در کردت این قطره خونم

به (دارون)^۳ میروم لنگون لنگون
برای دیدن اون روی گلگون
برای دیدن اوی روی گلگون
که خلقی شد چه زلفونش بر بشون

سر کوی بلند گردش نمایم
گله در خواب و من می بایم
والم سردار زنهای جهونه
اگر او کد خدایه من گدایم

الا دختر تو سردار زتونی
چو بلبل میکنی شیرین زتونی

۱ - تیجون بر وزن بیچون دیده است در يك فرسنگی خونمار از راه سلطان
آباد عراق ۲ - وانشون وانشان دیده است در دو فرسنگی خونمار از راه
سلطنت آباد که با نام آب و هوای آن بخوبی معروف است ۳ (دارون) مرکز
بلوک فریدن است که یکی از محلات (چهار محال) معروف اصفهان است

بقربون میروم زلف نکارم بروی سینه اش گندم بکارم
 بروی سینه اش گندم همیشه همین بس حاصل اون جفت انارم

سر راحت نشینم فال گیرم اگر قاصد بیا احوال گیرم
 اگر قاصد بیا اونجا نباشم سر و جون را فدای یار گیرم

صدای قهقهه کوکون میایه مگر یار من از چو کون^۱ میایه
 صدای شیبه اسب دلا روم بکوشم از ره چو کون میایه

الا دختر که رویت گل اناره دو چشمون تو روز و شو خماره
 دوزلفونت چو شاخ قوچ چنگی بخونری عاشق کرم کاره

الا دختر قدت سرو صنوبر گل رویت بمانند گل تر
 اگر يك بوس نذر ما کنی تو نه بینی در جهون داغ برادر

عجب شیر زری بیدی کریم خان دل يك لشکری بیدی کریم^۲ خان
 برای مادر و فرزند و ایلت دل يك لشکری بیدی کریم خان

دوتا کفتر بیدیم هر دو خوش آواز شووا در لونه و روزا به پرواز
 الهی خیر نه بیمه مرد صیاد که او تای مرا برده بشیراز

۱ - در دو فرسنگی خمین چنار و چوکان که دودیه معروف خوش آب و هوا هستند معروف است ۲ - دویتهای زیادی در صفحات گلپایگان و خونسار و نطنز بنام کریم هست که تمام را جمع آوری کرده در موقم چاپ خواهم کرد

بیا دختر که امشو آو میایه بچشم دلبرم کی خو میایه
 بچشم دلبرم خو نیست امشو که او از چشمه دی میایه

بیا دختر که امشو آبمونه رفیق عاقلی دنبالمونه
 بده بوسی که ولکابرا^۱ به بندم سحر نزدیک وقت خوابمونه

الا دختر تو سر و توی باغی چرا با ما عزیزم بی دعاغی
 تو ماه بی قرین آسمونی دل تاریک ما را شب چراغی

ول بالا بلند ناز نینم اگر تو آسمونی من زمینم
 دم مرگم بیا یکشو ببالین به بین کرک اجل اندر کمینم



هلال آسمون مشعل کشت باد بلا دور از جمال مهوشت باد^۲
 تمام مال و اموالی که دارم بقربون دو چشمون خوشت باد

ول بالا بلند قد قامت کیس برابر و انایست من طاقتم نیست
 برابر و انایست رسم بزرگون میان عاشقون شرم و حیانیست

عزیزا از غمت تب میکنم من بخواری روزها شب میکنم من
 همون بوسی که دادی کج بوون همیشه یاد از اون شب میکنم من

۱ - بند آب ۲ - این دو بینی ها که شماره آنها به ۲۱ میرسد یکی از بانوان (بی بی) های با ذوق چهار محال بختیاری اصفهان خوانده است .

خروس هرشوی ناله زسرگیر چو هدهد شو ز بلقیسم خبرگیر
بگو و راون عزیز مهر بونم بیا^۱ تو مهر بونی را ز سرگیر

سر چشمه سفیدی منزات بی محبت‌های پیشین بر دلت بی
محبت‌های پیشین را چه کردی فراموش کرده یا خاطرت نی

عجب ابرو عجب کیس و عجب مو عجب گردن عجب سینه عجب برو
عجب صاحب جمال است دلبر من مثال دسته گل می دهد بو

ولم از در درآمد گل بدستش کرشمه میکند چشمان مستش
برات آورده تا خونم بریزد مسلمانون بگیرید هر دو دستش

ولم راه رفتنش خیلی ملوسه قدش باریک و زلفش آبنوسه^۱
برائی بر سر زلف تو دارم هزار و سیصد و شصت و سه بوسه

دلم بردی سزایت با خدا بو^۲ خدا دردی بدت که بی دوا بو
خدا دردی بدت شهر غریبون که هر جامی روی رویت سید ابو

دلم تنگ و زمین تنگ آسمون تنگ فلک با بخت مو داره سر جنگ
فلک با بخت مو جنگ چه داری که بارم شیشه و هم صحبتم سنگ

۱ - یعنی مثل آبنوس سیاه است ۲ - بو یعنی بوده باشد « نفرین میکند »

بقر بون قد بالا چو بیدت بقر بون کمر بند سفیدت
اگر دویم که حرفت حرف باشه نشینم تا قیامت ور امیدت

اگر بی تو سرم ور بالش آیه چو نی از استخوانم نالش آیه
زهجروت بجای اشک چشمم ز مژگون یاره های آتش آیه

بیا قاصد که شو رفتن نوابه بتمجیلی برو حالم خرابه
بتمجیلی برو منشین و بر کرد تم بیمار و مندیر^۱ جوابه

بقر بون دو چشمون غزالت اگر کشته شوم خونم حلات
اگر کشته شوم نختم^۲ به بندنند سر سینه سفید خطم و خالت^۳

یسر عمو ز باغ گل در اومد دو چنگش بر گل و رو و رمن اومد
دو چنگش بر گل و دستش حنائی بشونش می برازه کدخدائی

سر کوی بلندن هیکل کنتم من دودست و گردن حیدر کنتم من
به بوسم گنبد سبز محمد سلام ور قبز پیغمبر کنتم من

۱ - مندیر یعنی منتظر ظ اصل : مندیر بوده که فارسی منتظر باشد و چون ذال بعد از نون ساکن در فارسی جایز نیست مندیر شده است (م. ب. ۲) - مقصود تابوت است ۳ - یعنی : بر خط و خال

سکندر^۱ درد تو درمون نداره
گذشته کار^۲ ور کردن نداره
برو رو را بدرگاه خدا کن
که حد عاشقی سامون نداره

پریزاد^۳ پریزاد و پریزاد
که کاشکی مادرم من را نمیزاد
که مادر زاد و شیر محنتم داد
بزرگم کرد و دست دشمنم داد

~~~~~

به بادامو<sup>۴</sup> گذارم شد خدایا  
دو تا دختر دچارم شد خدایا  
نیت کردم که پیشین را بگیرم  
که دنبالی سوام شد خدایا

\*\*\*

دام میخواد بگیرم ماهکلورا<sup>۱</sup>  
همون چشمان درشت خوشکلورا  
همون دختو<sup>۲</sup> که داره خال خوبی  
بلند اندوم ترکل، ور کلورا

\*\*\*

جوونی هم بهاری بود و بگذشت  
بما يك اعتباری بود و بگذشت  
میون ما و تو يك الفتی بود  
که آنهم نوبهاری بود و بگذشت

\*\*\*

از اینجا تا بشیراز لاله کاشتم  
میون لاله ها سببی گذاشتم  
ازین راه میروی سبیم نچینی  
که ام رود جونیم روش نوشتم

۱- اسکندر خان بابادی معروف است. ۲- مادامو بلوک معروفی است در شش فرسنگی مغرب شهر کرمان که بخوبی آب و هوا معروف و مولد ناشر است. ۳- ماهکل نام معشوقه است. ۴- دختو مصغر دختر - دختر و هم میگویند.

لایلائی ها

- ۱ -

لا لا لا عزیز ترمه پوشم  
کجا بردی کلید عقل و هوشم  
لا لا لا که لا بی بلا بی  
خودت ملاقلمدونث طلائی  
لا لا لا گل باغ بهشتم  
برای بابایت نامه نوشتم  
نوشتم نومه رود من عزیزه  
دو چشمونش شور و زور مهریزه  
لا لا لا که لایلت میایه  
نماز شوم بابایت میایه

- ۲ -

لا لا لا حبیب من  
بدرد دل طیبیب من  
لا لا لا ی لا لائی  
ترا دادم بملائی  
ترا دادم که ملاشی  
نمدادم از سرم واشی  
لا لا لا ی در در گوش  
مرا بازار پیر بفروش  
لا لا لا لولو چاهی  
ازین بچه چه میخواهی  
که این بچه پدر داره  
لا لا لا گل لاله  
دو خنجر ور کمر داره  
لا لا لا ی باباش رفته باو یاری  
درخت سیب یک ساله  
دم بیلش طلاکاری  
الا لا لا ی فیروزه  
مهمون یکروز و دو روزه  
الا لا لا ی گوساله  
مهمون یک سال و دو ساله  
لائی لائی کل پونه  
گسدا اومد در خونه

به نون دادم بدش اومد      دو نون دادم خوشش اومد  
خودش رفت و سگش اومد      لائی لائی لائی لائی

کلپایگان (گوسفند) غوغه نه نه دائی رضاعلی

-- ۳ --

الا لا لا گل لاله      پلنگ در کوه و می ناله  
نه بز میخواد نه بز غاله      برای رود می ناله  
بابات اومد بشلاقی      بتاخت از راه بیلاقی  
الا لا لا قی-ونم-کرد      ز دروازه بروم کرد  
لری اومد بلرستون      مرا بردن به تر کستون  
الا لا لا ز شهرستون      مرا بردن به لارستون  
رودم لائی لائی لائی      ج-ونم لائی لائی لائی  
الا لا لا گل آلو      درخت سیب و زرد آلو  
الا لا لا گل مائی      بیومد خواتمون دائی  
الا لا لا گل قندم      عزیزه رود دلپندم  
مکن گریه مکن ناله      بقنداغت نمی بندم  
الا لا لا کلم باشی      نسلائی دلم باشی  
بخوبی همدم باشی      گل تاج سرم باشی  
الا لا لا گل نعنا      بابات رفته بکو تنها  
ازین صحرا باون صحرا      مرا بردند سوی صحرا  
لائی لائی لائی لای      رودم لائی رودم لای لای

کمره (خمین) نه نه ربابه جاپلقتی

- ۴ -

الا لا لا گل باغ بهشتم      الا لا لا تو بودی سرنو شتم  
بخواب ای مونس روح روونم      بخواب ای بلبل شیرین زبونم  
بخواب ای عنده لب بوستانم      بخواب ای راحت و آرام جونم  
بخواب ایجان شیرین راحت دل      چو بلبل نغمه زن در ساحت دل  
بخواب ای غنچه بشکفته من      بخواب ای گوهر ناسفته من  
بخواب ای نور چشم روشن من      بخواب ای روی ماهت گلشن من  
بخواب ایجون دل نوباوه من      بشیرینی انار ساوه من \*

تک بیتها

سر کوی بلندی میزنم نی      شتر کم کردم و پی میزنم پی  
شتر کم کردم و باجفت آشی<sup>۲</sup>      گلی کم کردم و بلیکن تو باشی  
پسر عمو گل رازونه من      بکن کفشت بیا در خونه من  
بکن کفشت بیاور روی قالی      بده دسمال دستت یادگاری  
دل من کوره آهنکروته      مرا ول هشتمه و با دیگرونه  
الهی دیگرون را کشته بینم      کلندور دوش قبرش کفنده بینم  
بیا دختر ترا بر گیرم امشو      کمر بند ترا زر گیرم امشو  
کمر بند ترا دادم بنقاش      ندونستم که ترکی یا غزلباش  
دل من طاقت دوری نداره      نمک در دست من شوری نداره  
بیارین کاسه آبی خدا را      بشویم هر دو دست بی نمک را  
چه خوش بی دست مواشکسته میشد      خود دسمال دلبر بسته میشد  
چه خوش بودمیشدم دسمال گلدار      که ناز بند<sup>۳</sup> میشدم دور سر یار

۱- از بانوان شهری است و تازه تر است تا علامت ستاره ۲- بچه شتر

۳- ناز بند طور مخصوصی است که چپ و راست دستمال را می بندند

سرکوی بلند دو دو کنم من      تفنگ نقره را پرتو<sup>۱</sup> کنم من  
 تفنگ نقره را بشکن طلا کن      برادر کوچکم را کدخدا کن  
 سرکوی بلند دیکمی به باره      برنج جوش میخورده دل بیقراره  
 برنج جوش میخورده باشی میشون      جدا کردند مرا از قوم خویشون  
 سرکوی بلند چنگ میکنم چنگ      قبای میخکی رنگ میکنم رنگ  
 قبای میخکی آبی همیشه      ول من بچه به راضی همیشه  
 کلاغ سرسیاه بالت خلیلی<sup>۲</sup>      همه رو در وطن مادر غریبی  
 کلاغ سرسیاه بالت علم کن      بمنزل میروی یارم خبر کن  
 ستاره آسمون می شمارم امشو      بیالینم میا بیمارم امشو  
 بیالینم میا تو گیر<sup>۳</sup> میشی      اسیر این تو<sup>۴</sup> بی پیر میشی  
 سر دیوال<sup>۵</sup> نشستی مینمایه      تفنگ نقره بستی می نمایه  
 تفنگ نقره بست نقره سردست      همون یاری که میخوام خودت هست  
 دلم میخواد که سالاری کنم من      خود دلبر گله داری کنم من  
 خود دلبر گله داری همیشه      که بالعل لبش بازی همیشه  
 دلم میخواد یکی صد کز بگیرم<sup>۶</sup>      زنی از مردم کل کز<sup>۷</sup> بگیرم  
 زنای کل گزی خیلی جووندند      که آب شور خوردن مهر بوندند  
 الا دختر دو چشم زاع داری      سیدور دست و میل باغ داری  
 سیدور دست و میل باغ ما کن      بچین شفتالو و ما را رضا کن<sup>۸</sup>

۱ - پرتاب ۲ - خلیلی کتد و بند است و کنایه از شومی کلاغ است  
 (زاع) ۳ - تب گیر ۴ - تب ۵ - دیوار ۶ - دوریدن با قدم بلند  
 ۷ - کل گر دبه است در ۸ فرسنگی شمال شرقی کرمان ۸ - نسخه بدل  
 سرم را بشکن و در دم دوا کن

شب تاریک و کرگون میدون میش      دوزلفونت پریشون کن بیا پیش  
 به برم دست اوستای نمد مال      نمد تنگ است و جای دلبرم نیست  
 بخونم بشکنم شرم شما را      بکیرم مجلس کرم شما را  
 بخونم بیت های خورده خورده      چلتمه<sup>۱</sup> بی بی را گربه برده  
 عزیزم بر دلم غم میگذاری      نمک ورجای مرهم میگذاری  
 نمک ورجای مرهم نیست دمساز      مرا کشتی بشهر آواز منداز  
 دل دردی که من دارم که داره      رخ زردی که من دارم که داره  
 نه تو دارم نه جایم میکنه درد      نمیدونم چرا رنگم شده زرد  
 گل سرخ و گل زرد سرائی      بهموم میروی زودی بیائی  
 بهموم میروی راه تو دوره      دلم مانند آتش در تنوره  
 دلم میخواد گل شش پر بچینم      میون مادر و دختر نشینم  
 میون مادر و دختر اتاری      کشیده سورمه دنباله داری  
 سرراحت نشینم فال گیرم      اگر قاصد بیاد احوال گیرم  
 اگر قاصد بیاد با حال خسته      بدستش میدهم گل دسته دسته  
 دلم میخواد که دلدارم تو باشی      بنفشه پای دیوارم تو باشی  
 بنفشه پای دیوارم کجا بی      که هر یاری گرفتم بی وفا بی  
 قلم سازم ازین چار استخوانم      مرکب سازم از خون روونم  
 بگیرم کاغذی از پرده دل      نویسم نامه بر نازنین ول  
 مگر شهر شما کاغذ گرونه      مرکب ورقلم چون زعفرونه

۱ - کرخت مانده و گندیده را گویند (در دهات کرمان)



قلم گر نیست باشد چوب قلفل      اگر کاغذ نباشد برده دل  
 گل سرخ سفید دسته بستم      میون صدجوون دل ور تو بستم  
 میون صدجوون شادم نکردی      دوا نکشت کاغذی یادم نکردی  
 دلم میخواد پتیر باد بیونی      دلم میخواد زن کلیایکونی  
 پتیر باد بیونی مزه داره      زن کلیایکانی غمزه داره  
 سه دو بیقی زیر از اداره مردم شناسی ( از ارسنجان - فارس )  
 قسم بر عارض لیل و نهارت      با بروی کج دنباله دارت<sup>۱</sup>  
 ترحم کن بتا بر حال زارم      که مردم ای بتا در انتظارت  
 نکارا مشك تر آویزه کردی      بخونم خار مژگان تیز کردی  
 بقصد جان شمسای دلفکار      لنگد کوب سم شب دیز کردی  
 مسلمانان دل تنگم به بینید      جدائی با من و یارم به بینید  
 ندارم طاقت يك روز جدائی      جدائی از من و یارم به بینید  
 سه دو بیقی زیر از اداره مردم شناسی حوزه نهندان مکران  
 انار خوبه سرش ورکنده باشه      جوو خوبه لبش بر خنده باشه  
 جوونی که نداره مال دنیا      بمیره بهتره که زنده باشه  
 ۳ قدیم

بلند بالای ریحانی لب ت قند      فتاده تار کيسو تا کمر بند  
 اگر از عرش بالا تر نشینی      ترا قسمت بمن کرده خداوند  
 نکارا بیوفائی از تو شك نیست      سکوره<sup>۲</sup> صدو فاهست از تو يك نیست  
 سکو حق نمك ره می شناسه      مکر در دست من حق نمك نیست

۱ - این دو بیقی ها خیلی خیلی تازه و کوبنده کاملا با سواد و کتاب خوان بوده است ۲ - مصغر سکه

## محل فروش

---

چاپخانه آفتاب خیابان ناصر خسرو کوچه امام جمعه خونی

شرکت مطبوعات خیابان ناصر خسرو

شرکت کتابفروشی ادب خیابان شاه آباد

کتابفروشی سیروس « «

دفتر مجله نسیم صبا « « کوچه محمودی

---

